

## صلح یا بازآرایی میدان؟



دکتر سید یاسر جبرانیلی  
دبیرکل حزب  
تمدن نوین اسلامی

تفاهم نامه ۱۴ ابندی ایـــــران و آمریکا را نمی توان و نباید صرفاً به عنوان یک متن حقوقی برای پایان دادن به جنگ مطالعه کرد. این تفاهم نامه بخشی از خود جنگ است؛ جنگی که ابزارهای آن از موشک، هواپیما، ناو و عملیات اطلاعاتی به مذاکره، تعهدات مرحله ای، مجوزهای بانکی و قطعنامه های بین المللی تغییر شکل داده است. در سیاست قدرت، دولت ها هنگامی به مذاکره روی می آورند که ادامه نبرد را برای تحقق اهداف خود پرهزینه تر از توقف موقت آن ببینند. مذاکره الزاماً به معنای تغییر نیت دشمن نیست؛ چه بسا وسیله ای برای تثبیت دستاوردها، مهار توان طرف مقابل، بازسازی نیروها و انتقال منازعه به زمینی کم هزینه تر باشد.

آمریکا در این جنگ تنها به زیرساخت های ایران حمله نکرده است. امام مسلمین و شمار زیادی از مقامات سیاسی و فرماندهان نظامی ایران هدف ترور قرار گرفته اند. بنابراین طرف ایرانی با دولتی مواجه نیست که صرفاً بر سر چند سانتریفیوژ، میزان غنی سازی یا شیوه کشتیرانی اختلاف دارد؛ بلکه با قدرتی روبه روست که برای فروپاشی مرکز فرماندهی کشور، حذف رأس سیاسی نظام و ایجاد خلأ قدرت اقدام کرده است. این است که توافق با چنین طرفی رانمی توان بر مبنای اعتماد، حسن نیت یا امید به عادی شدن تدریجی رفتار او بنا کرد. تنها مبنای قابل اتکا، توازن قدرت، هم زمانی تعهدات، امکان راستی آزمایی و هزینه قطعی نقض توافق است.

در ظاهر، تفاهم نامه مجموعه ای گسترده از موضوعات را در بر می گیرد: توقف جنگ، لبنان، رفع محاصره دریایی، بازگشایی تنگه هرمز، فروش نفت، آزادسازی دارایی ها، لغو تحریم ها، بازسازی ایران، برنامه هسته ای، خروج نیروهای آمریکایی و تصویب توافق نهایی در شورای امنیت. اما نباید تعداد بندها را با ارزش واقعی تعهدات اشتباه گرفت. پرسش اصلی این است که کدام تعهدات فوری، عینی و قابل اندازه گیری اند و کدام به آینده، مذاکرات بعدی یا تصمیمات اداری آمریکا موکول شده اند. معامله فوری این تفاهم نامه را می توان در یک جمله خلاصه کرد و آن عبارتست از رفع محاصره دریایی ایران در برابر بازگشایی تنگه هرمز.

ایران متعهد می شود عبور کشتی های تجاری را از سر بگیرد و برای ۶۰ روز هیچ وجهی از آنها دریافت نکند. در مقابل، آمریکا آغاز رفع محاصره دریایی را می پذیرد و متعهد می شود ظرف ۳۰ روز آن را به طور کامل خاتمه دهد.

...ادامه در صفحه ۲

روایت عمیق سیاست و اقتصاد



# در امتداد امر ولی

در این شماره بخوانید:

چرا تفاهم ایران و آمریکا علی الاصول کمک کننده به منافع پایدار ایران نیست؟



«حکمران» رسانه شماست،  
در انتشار آن مشارکت کنید



یعقوب نارویی:

از بنزین تا سفره؛  
صفه هایی که تمام  
نمی شوند



محمد روشنابایی:

گران سازی انرژی؛  
پیامدها و  
بدیل ها



محمد شیرزاد:

اختیار برای ما،  
مسئولیت برای  
رهبری

# صلح یا بازرایی میدان؟



دکتر سید یاسر جبرائیلی  
دبیرکل حزب تمدن نوین اسلامی

...ادامه سرمقاله

هر دو تعهد میدانی اند؛ اما آثار آنها یکسان نیست. رفع محاصره برای ایران امکان صادرات، واردات و تنفس اقتصادی ایجاد می‌کند، ولی بازگشایی هرمز برای آمریکا و متحدانش پیامدهایی بسیار فراتر دارد: جریان انرژی تثبیت می‌شود، فشار بر بازار جهانی کاهش می‌یابد، هزینه جنگ برای اقتصاد آمریکا و شرکای آن پایین می‌آید و مهم‌ترین اهرم فوری ایران برای تحمیل هزینه به طرف مقابل محدود می‌شود. به عبارت دیگر، ایران با بازگشایی هرمز صرفاً یک مسیر دریایی را باز نمی‌کند؛ بلکه یکی از اصلی‌ترین مزیت‌های ژئوپلیتیکی خود را در اختیار طرف مقابل قرار می‌دهد.

در کنار رفع محاصره، آمریکا دو تعهد اقتصادی فوری دیگر نیز پذیرفته است: صدور معافیت برای صادرات نفت و خدمات بانکی، بیمه‌ای و حمل‌ونقل مرتبط، و قابل استفاده کردن دارایی‌های مسدود شده ایران.

این دو بند در ظاهر مهم اند، اما نباید آنها را بالغو واقعی تحریم‌ها برابر دانست. معافیت تحریمی یک تصمیم اجرایی و قابل بازگشت است. ممکن است همچون تجربه برجام، وزارت خزانه‌داری آمریکا مجوزی صادر کند، اما بانک‌ها، بیمه‌ها، شرکت‌های حمل‌ونقل و خریداران نفت به دلیل نگرانی از بازگشت تحریم‌ها از همکاری با ایران خودداری کنند. در چنین وضعی، امتیاز آمریکا بر روی کاغذ داده شده، ولی اثر اقتصادی آن محدود باقی می‌ماند.

در موضوع دارایی‌های مسدود شده نیز متن از یک سو بر قابل استفاده شدن منابع تأکید می‌کند



تنگه هرمز برای ایران صرفاً یک گذرگاه تجاری نیست؛ بخشی از ساختار قدرت ملی و مزیت جغرافیایی کشور است. موقعیت ایران در این تنگه محصول تصمیم یک دولت یا یک دوره سیاسی نیست، بلکه واقعیتی پایدار در جغرافیای منطقه است. آمریکا تلاش دارد بازگشت عبور کشتی‌ها را به «شرایط پیش از جنگ» بازگرداند؛ اما شرایط منطقه پس از جنگ دیگر همان شرایط پیشین نیست. قدرتی که جنگ را آغاز کرده، نباید انتظار داشته باشد بدون پذیرش هزینه‌های آن، تمام منافع نظم پیشین را باز یابد. ذکر عبور رایگان فقط برای ۶۰ روز و مراجع ترتیبات آینده به گفت‌وگو با عمان و دیگر دولت‌های ساحلی، فضایی برای حفظ حقوق حاکمیتی ایران باقی گذاشته است.

و از سوی دیگر تعیین رویه‌های آزادسازی را به مذاکرات بعدی واگذار می‌کند. همین فاصله میان «اصل تعهد» و «روش اجرا» می‌تواند ماه‌ها بهانه برای تأخیر ایجاد کند.

در مقابل، تعهد ایران به بازکردن تنگه هرمز نیازی به سازوکار پیچیده بانکی یا دستورالعمل‌های چندلایه ندارد. عبور کشتی‌ها آغاز می‌شود و آثار آن بلافاصله در بازار جهانی انرژی، نرخ بیمه، هزینه حمل‌ونقل و امنیت اقتصادی کشورهای غربی ظاهر می‌شود. این یعنی تفاهم‌نامه دچار یک عدم تقارن بنیادین است: امتیاز ایران فیزیکی، فوری و جهانی است؛ اما بخشی از امتیازات آمریکا اداری، قابل تفسیر و قابل بازگشت اند.

بی‌دلیل نیست که لغو کامل تحریم‌های اولیه و ثانویه، خاتمه محدودیت‌های چندجانبه، خروج نیروهای آمریکایی از اطراف ایران (معلوم نیست اطراف ایران دقیقاً یعنی کجا!)، طرح ۳۰۰ میلیارد دلاری بازسازی و توافق نهایی درباره برنامه هسته‌ای، همگی به آینده موکول شده‌اند. آمریکا نیاز فوری خود را در مرحله نخست دریافت می‌کند، ولی بخش عمده مطالبات ایران را به مرحله‌ای منتقل می‌سازد که هنوز درباره زمان، سازوکار و نتیجه آن قطعیتی وجود ندارد.

یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف تفاهم‌نامه استفاده از مفهوم «آغاز اجرای» تعهدات است. طبق متن، شروع مذاکرات درباره توافق نهایی به آغاز اجرای چند بند از جمله رفع محاصره، بازگشایی هرمز، معافیت نفتی و آزادسازی دارایی‌ها وابسته شده است.

اما آغاز اجرا با تحقق نتیجه یکسان نیست. آمریکا

می‌تواند اعلام کند روند رفع محاصره را آغاز کرده، نخستین مجوز نفتی را صادر کرده یا مذاکرات فنی درباره دارایی‌های مسدود شده را تشکیل داده است. سپس از ایران بخواهد عبور کامل کشتی‌ها را تضمین کند. در این حالت، ایران تعهدی نتیجه‌محور را اجرا کرده، ولی آمریکا صرفاً اقداماتی فرایندمحور انجام داده است.

یک توافق متوازن باید «نتیجه در برابر نتیجه» را جایگزین «اقدام در برابر وعده اقدام» کند. فروش نفت زمانی امتیاز محسوب می‌شود که نفت باگیری شده، وجه آن وصول شده و ایران بتواند آزادانه از منابع استفاده کند. دارایی مسدود شده زمانی آزاد شده است که بانک مرکزی ایران اختیار کامل انتقال و مصرف آن را داشته باشد. محاصره زمانی رفع شده است که هیچ کشتی ایرانی با توقیف، بازرسی، تهدید بیمه‌ای یا ممانعت نظامی مواجه نباشد.

نکته دیگر اینکه تفاهم‌نامه تقریباً هیچ پاسخ روشنی به یکی از بنیادی‌ترین مسائل جنگ نمی‌دهد: آمریکا با حمله به ساختار فرماندهی و ترور رهبر انقلاب اسلامی و جمعی از مقامات کشور، از یک آستانه راهبردی عبور کرده است. اگر چنین اقدامی بدون تحمیل هزینه متناسب و بدون به رسمیت شناختن مسئولیت متجاوز پایان یابد، ممکن است در محاسبات آینده دشمن به عنوان الگویی موفق ثبت شود: می‌توان به رأس سیاسی یک کشور حمله کرد، فرماندهان آن را ترور کرد، زیرساخت‌هایش را هدف قرار داد و سپس در برابر توقف جنگ، امتیازهای اقتصادی محدود و قابل بازگشت ارائه داد. هدف

پاسخ راهبردی صرفاً انتقام عاطفی نیست. مسئله اصلی، بازسازی بازرندگی است. بازرندگی زمانی برقرار می‌شود که دشمن یقین داشته باشد اقدام مشابه در آینده هزینه‌ای بیش از هر منفعت احتمالی خواهد داشت. از این رو، توقف عملیات نظامی نباید به معنای مختمه شدن پرونده تجاوز و ترورها باشد. ایران باید میان «پایان فوری جنگ» و «مسئولیت حقوقی، سیاسی و راهبردی عاملان جنگ» تفکیک کند. تفاهم‌نامه نباید به گونه‌ای تفسیر شود که حق ایران برای مطالبه غرامت، پیگیری

آمران و عاملان، ارائه پرونده به مراجع بین‌المللی و اتخاذ اقدامات مشروع برای احیای بازرندگی را از بین ببرد. صلحی که بازرندگی را نابود کند، صرفاً فاصله‌ای میان دو جنگ خواهد بود.

در متن تفاهم‌نامه از توقف متقابل عملیات سخن گفته شده، اما میان متجاوز و طرفی که مورد حمله قرار گرفته تمایز روشنی

وجود ندارد. این شیوه نگارش می‌تواند جنگ را به صورت نزاعی متقارن بازنمایی کند؛ گویی دو طرف به یک



میزان مسئول آغاز و گسترش آن بوده‌اند. پذیرش چنین روایتی برای ایران خطرناک است. زیرا آمریکا و متحدانش می‌توانند پس از تثبیت آتش‌بس، روایت جنگ را بازسازی و ایران را مسئول ناامنی منطقه معرفی کنند. در آن صورت، نه تنها مطالبه غرامت و مسئولیت متجاوز

تضعیف می‌شود، بلکه زمینه مشروعیت بخشی به فشارهای آینده نیز فراهم خواهد شد. ایران نباید برای دستیابی به توقف جنگ، حقیقت جنگ را واگذار کند. حتی اگر در متن موقت امکان درج همه مطالبات وجود نداشته باشد، باید در اسناد جانبی، اعلامیه رسمی یا شروط تفسیری

پذیرش هزینه‌های آن، تمام منافع نظم پیشین را بازیابد. ذکر عبور رایگان فقط برای ۶ روز و ارجاع ترتیبات آینده به گفت‌وگو با عمان و دیگر دولت‌های ساحلی، فضایی برای حفظ حقوق حاکمیتی ایران باقی گذاشته است. این ظرفیت باید حفظ شود. ایران نباید پیشاپیش از حق خود

فشار ناشی از انسداد یا ناامنی هرمز و جلوگیری از انتقال هزینه جنگ به اقتصاد جهانی؛ دوم، خارج کردن ابتکار عمل از میدان نظامی و انتقال آن به مذاکراتی که آمریکا در آن از شبکه تحریم، نظام مالی جهانی و نفوذ نهادی خود برخوردار است؛ سوم، تثبیت توقف برنامه هسته‌ای ایران در وضعیت پس از حملات، بدون آنکه آمریکا در مرحله نخست به لغو دائمی تحریم‌ها متعهد شود؛ چهارم، ایجاد فاصله میان ایران و بازیگران منطقه‌ای همسو از طریق تفکیک پرونده‌های لبنان، خلیج فارس و برنامه هسته‌ای؛ پنجم، تبدیل موضوع تجاوز و ترور رهبران ایران به اختلافی فرعی و جایگزین کردن آن با مناقشه فنی درباره غنی‌سازی، بازرسی و مجوزهای مالی؛ و ششم، خرید زمان برای بازسازی آمادگی نظامی، تقویت سامانه‌های دفاعی متحدان، ترمیم ذخایر تسلیحاتی و آماده‌سازی گزینه‌های فشار بعدی. این اهداف لزوماً به معنای آن نیست که آمریکا تصمیم قطعی به آغاز دوباره جنگ گرفته است، اما ایران باید توافق را بر مبنای توانایی دشمن برای نقض آن طراحی کند، نه بر اساس امید به خودداری او از نقض.

لذا راقم این سطور چند توصیه راهبردی به مقامات کشور دارد؛

۱. بازگشایی هرمز باید مرحله‌ای و متناسب باشد. حجم عبور کشتی‌ها باید دقیقاً متناسب با میزان واقعی رفع محاصره، صادرات عملی نفت، وصول درآمدها و آزادسازی دارایی‌ها افزایش یابد. ایران نباید در روز نخست تمام امتیاز هرمز را واگذار کند و سپس منتظر اجرای تدریجی تعهدات آمریکا بماند.

۲. معیار اجرای تعهدات آمریکا باید نتیجه باشد، نه صدور دستور. صدور مجوز، تشکیل کمیته یا اعلام آغاز رفع محدودیت نباید اجرای تعهد تلقی شود. معیار باید فروش واقعی نفت، انجام تراکنش بانکی، پوشش بیمه‌ای، ورود کالا به بندر ایران و دسترسی آزاد بانک مرکزی به منابع باشد.

۳. رفع محاصره دریایی باید تعریف عملیاتی دقیق داشته باشد. لازم است مناطق استقرار نیروهای آمریکایی، ممنوعیت بازرسی و توقیف کشتی‌ها، آزادی بیمه و کشتیرانی، امنیت بندر و زمان بندی خروج نیروها به صورت روشن تعریف شود. تعابیر کلی می‌توانند به محاصره‌ای غیررسمی و کم‌هزینه برای آمریکا منجر شوند.

۴. خروج نیروهای آمریکایی نباید به توافق نهایی موکول بماند. خروج نیروها از مجاورت ایران یکی از مطالبات امنیتی فوری است و باید هم‌زمان با اجرای تفاهم‌نامه آغاز شود. باقی ماندن نیروهای مهاجم در وضعیت تهدید، در حالی که ایران اهرم هرمز را محدود کرده است، توازن را به زیان ایران تغییر می‌دهد.

۵. هیچ اقدام هسته‌ای غیرقابل بازگشتی پیش از رفع واقعی تحریم‌ها انجام نشود. کاهش ذخایر، محدود کردن ظرفیت‌های فنی یا پذیرش بازرسی‌های فراتر از تعهدات موجود باید پس از دسترسی واقعی ایران به منافع اقتصادی و ایجاد تضمین‌های پایدار صورت گیرد.

۶. سازوکار بازگشت خودکار اقدامات ایران پیش‌بینی شود. در صورت تأخیر، نقض یا اجرای ناقص تعهدات آمریکا، ایران باید بدون نیاز به تصویب نهاد خارجی حق بازگرداندن محدودیت‌های دریایی، توقف همکاری‌های اضافی و از سرگیری ظرفیت‌های تعلیق شده را داشته باشد.

۷. پرونده تجاوز، ترورها و غرامت مستقل بماند. توقف جنگ نباید به معنای اسقاط حقوق ایران باشد. مسئولیت حقوقی و سیاسی آمریکا در ترور رهبران انقلاب اسلامی، مقامات کشور و وارد کردن خسارت به زیرساخت‌ها باید در پرونده‌ای مستقل پیگیری شود. هیچ عبارت مربوط به خاتمه مخاصمه نباید به‌عنوان عفو، رضایت یا صرف نظر ایران تفسیر شود.

۸. تضمین‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مکمل اخذ شود. کشورهای ساحلی خلیج فارس، عمان، خریداران اصلی نفت ایران و قدرت‌های اقتصادی ذی‌نفع در امنیت هرمز باید در اجرای توافق مسئولیت مشخص داشته باشند. هرچه هزینه نقض توافق برای آمریکا و متحدانش گسترده‌تر



برای تعریف خدمات دریایی، ترتیبات ایمنی، مدیریت عبور، جبران هزینه‌های امنیتی و ایفای نقش محوری در حکمرانی تنگه صرف نظر کند. بازگشایی هرمز باید اقدامی مرحله‌ای، مشروط و قابل بازگشت باشد؛ نه واگذاری کامل اهرم در برابر وعده‌هایی که تحقق آنها به اراده دولت آمریکا وابسته است.

تفاهم‌نامه، کاهش غنای ذخایر هسته‌ای ایران را مطرح می‌کند، اما بخش عمده موضوعات اصلی از جمله آینده غنی‌سازی، تأسیسات، بازرسی‌ها و نیازهای هسته‌ای را به مذاکرات بعدی می‌سپارد. در اینجا نیز باید میان اقدامات برگشت پذیر و غیرقابل بازگشت تفاوت گذاشت. مجوز نفتی آمریکا را می‌توان در چند ساعت لغو کرد، اما از بین بردن ذخایر هسته‌ای، تعطیلی تأسیسات یا تخریب ظرفیت‌های فنی را نمی‌توان به همان سرعت جبران کرد. ایران نباید هیچ امتیاز هسته‌ای ساختاری و غیرقابل بازگشتی را پیش از تحقق کامل، پایدار و قابل سنجش تعهدات اقتصادی و امنیتی آمریکا واگذار کند. تجربه توافقاتی پیشین نشان داده است که آمریکا می‌تواند از یک توافق خارج شود یا اجرای آن را مختل کند، در حالی که بازسازی ظرفیت‌های واگذار شده برای ایران هزینه‌بر و زمان‌بر است. اصل حاکم باید روشن باشد. تعهد برگشت پذیر در برابر تعهد برگشت پذیر؛ و اقدام غیرقابل بازگشت فقط در برابر امتیازی هم‌سنگ، قطعی و تضمین شده.

از منظر واشنگتن، این تفاهم‌نامه می‌تواند چند هدف را هم‌زمان محقق کند. نخست، کاهش

تصریح شود که پذیرش تفاهم‌نامه به معنای صرف نظر کردن از شناسایی تجاوز، مسئولیت دولت‌های مهاجم، خسارات وارده و حقوق قربانیان نیست.

تنگه هرمز برای ایران صرفاً یک گذرگاه تجاری نیست؛ بخشی از ساختار قدرت ملی و مزیت جغرافیایی کشور است. موقعیت ایران در این تنگه محصول تصمیم یک دولت یا یک دوره سیاسی نیست، بلکه واقعیتی پایدار در جغرافیای منطقه است. آمریکا تلاش دارد بازگشت عبور کشتی‌ها را به «شرایط پیش از جنگ» بازگرداند؛ اما شرایط منطقه پس از جنگ دیگر همان شرایط پیشین نیست. قدرتی که جنگ را آغاز کرده، نباید انتظار داشته باشد بدون



از منظر واشنگتن، این تفاهم‌نامه می‌تواند چند هدف را هم‌زمان محقق کند. نخست، کاهش فشار ناشی از انسداد یا ناامنی هرمز و جلوگیری از انتقال هزینه جنگ به اقتصاد جهانی؛ دوم، خارج کردن ابتکار عمل از میدان نظامی و انتقال آن به مذاکراتی که آمریکا در آن از شبکه تحریم، نظام مالی جهانی و نفوذ نهادی خود برخوردار است؛ سوم، تثبیت توقف برنامه هسته‌ای ایران در وضعیت پس از حملات، بدون آنکه آمریکا در مرحله نخست به لغو دائمی تحریم‌ها متعهد شود؛ چهارم، ایجاد فاصله میان ایران و بازیگران منطقه‌ای همسو از طریق تفکیک پرونده‌های لبنان، خلیج فارس و برنامه هسته‌ای؛ پنجم، تبدیل موضوع تجاوز و ترور رهبران ایران به اختلافی فرعی و جایگزین کردن آن با مناقشه فنی درباره غنی‌سازی، بازرسی و مجوزهای مالی.

شود، پایداری آن افزایش می‌یابد.

۹. توان بازدارندگی در دوره مذاکره حفظ شود. مذاکره نباید با کاهش یک‌جانبه آمادگی دفاعی، پراکندگی نیروها یا افشای آسیب‌پذیری‌های نظامی همراه شود. آتش‌بس قابل اعتماد، محصول آمادگی برای مقابله با نقض است، نه جایگزین آن.

۱۰. توافق نهایی باید «هزینه‌نقض» داشته باشد. سازوکار نظارتی بدون مجازات نقض، فاقد ارزش راهبردی است. باید روشن باشد که در صورت بازگشت تحریم‌ها، حمله مجدد، توقیف کشتی‌ها یا عدم آزادسازی منابع، چه امتیازهایی به‌طور خودکار به ایران بازمی‌گردد و طرف مقابل چه هزینه‌ای خواهد پرداخت.

خلاصه اینکه این تفاهم‌نامه ۱۴ بندی می‌تواند فرصتی برای پایان دادن به عملیات نظامی و کاستن از فشار فوری بر مردم ایران باشد، اما تنها در صورتی که به ابزاری برای خلع سلاح تدریجی ایران از اهرم‌های قدرت خود تبدیل نشود. مسئله اصلی، صلح طلب بودن یا جنگ طلب بودن نیست. مسئله این است که صلح بر چه توافقی استوار می‌شود. صلحی که در آن ایران دارایی‌های سخت و فوری خود را واگذار کند و در مقابل وعده‌های اداری و آینده محور دریافت کند، صلح پایدار نخواهد بود. چنین ترتیبی ممکن است آمریکا را از هزینه‌های جنگ رها کند، بدون آنکه انگیزه یا توان آن برای تکرار تجاوز از میان برود. ایران باید توقف جنگ را بپذیرد، اما نباید منطق جنگ را فراموش کند. طرفی که رهبر یک کشور و فرماندهان آن را ترور کرده است، تنها زمانی به تعهدات خود پایبند می‌ماند که نقض توافق را پرهزینه‌تر از اجرای آن ببیند. از این رو، راهبرد درست تبدیل تفاهم‌نامه به ترتیبی مرحله‌ای، متوازن، نتیجه‌محور و برخوردار از ضمانت اجرای خودکار است. تنگه هرمز، ظرفیت هسته‌ای، توان بازدارندگی و حقوق ناشی از تجاوز، دارایی‌های راهبردی ایران‌اند. این دارایی‌ها نباید در برابر وعده‌مبادله شوند؛ بلکه فقط باید آنها را در برابر امتیازهای واقعی، هم‌زمان و غیرقابل مصادره به کار گرفت.



# وقتی اعتمادسازی شکست خورده، چرا ایران باید علی‌الاصول از آستانه بازدارندگی عبور کند؟



علی‌رضا آقاباباگلی  
 پژوهشگر سیاست خارجی

برای چیزی حدود دو دهه مذاکرات پیوسته و ناپیوسته حول پروژه هسته‌ای ایران، تغییر مذاکره‌کنندگان و حتی میزان ایستادگی یا نرمش دوطرف، نشان داد که اساساً خودداری طولانی، شفاف‌سازی و ایجاد محدودیت داوطلبانه طرف ایرانی نه تنها موضوع مورد اختلاف را حل نمی‌کند بلکه طرف غربی تلاش دارد تا به شکلی دائمی کارکرد آن را به عنوان ابزاری برای مداخله درباره مسائل دیگر و توانمندی‌های اساسی تر کشور ایران حفظ کند. پس اولاً باید از دوگانه‌تحمیلی درباره افزایش یا کاهش سطح و حجم غنی‌سازی که میدان کنشگری ما را محدود به یک دور باطل ساخته عبور نمود و از اساس پرسید؛ چگونه می‌توان زمینه را برای اعلام نظر سایرین درباره حقوق خود باز گذاشت و نه تنها این اندازه که فراتر، با دیگران درباره چند و چون آن گفتگو کرد و توقع تضییع آن را نداشت؟ حال آن‌که مسائل ایران، صرفاً مربوط به خود ملت ایران است و تصمیم‌سازی درباره آن، درید اختیار هیچ کشور دیگری نیست. در ثانی، باید پاسخ داد زمانی که حتی اعتمادسازی‌های فراقانونی هم، حمله، تحریم و

تهدید خارجی را متوقف نساخته، آیا ادامه راهبردی که قادر به امنیت‌آفرینی نیست؛ چیزی جز تمدید آسیب‌پذیری ما خواهد بود؟ چنان‌که پیداست از امروز هر ایرانی باید این حقیقت را قبول کند که نه فقط منطق «مقاومت» که منطق «بقا» در جهانی که کشورهای در آن با تکیه به زور، اراده خود را به دیگران تحمیل می‌کنند؛ چیزی جز افزایش بازدارندگی نیست. ریسک‌های اصلی اتمی شدن و نشدن در هر دو حالت برای ایران، تشدید چرخه حمله و ضدحمله؛ جهش تحریم و انزوای مالی؛ تحریک دومینوهای منطقه‌ای؛ کاهش ظرفیت همکاری‌های فناورانه و فشار بر مشروعیت داخلی است. هزینه‌های انسانی، منطقه‌ای و بین‌المللی عبور علنی به تسلیح گرچه می‌تواند بسیار سنگین باشد اما در مقایسه با ریسک‌های اصلی رقیق‌سازی اورانیوم یا تحویل آن به کشوری ثالث که نه تنها آستانه بازدارندگی را به عقب می‌راند بلکه اتمی نشدن زمینه را برای افزایش سطح تنش و به‌کارگیری اهرم‌های سلاح هسته‌ای - چه تهدید و چه اجرا - فراهم می‌نماید، ترجیح دارد. بررسی تجربه اتمی شدن کشورهای دنیا نشان می‌دهد این سلاح مصونیت مطلق نمی‌آورد اما فقدان آن نیز الزاماً امنیت‌آور نیست چنان‌که پاکستان با دستیابی به سلاح هسته‌ای در برابر هند از جنگ‌های محدود و بحران‌های متناوب



ریسک‌های اصلی اتمی شدن و نشدن در هر دو حالت برای ایران، تشدید چرخه حمله و ضدحمله؛ جهش تحریم و انزوای مالی؛ تحریک دومینوهای منطقه‌ای؛ کاهش ظرفیت همکاری‌های فناورانه و فشار بر مشروعیت داخلی است. هزینه‌های انسانی، منطقه‌ای و بین‌المللی عبور علنی به تسلیح گرچه می‌تواند بسیار سنگین باشد اما در مقایسه با ریسک‌های اصلی رقیق‌سازی اورانیوم یا تحویل آن به کشوری ثالث که نه تنها آستانه بازدارندگی را به عقب می‌راند بلکه اتمی نشدن زمینه را برای افزایش سطح تنش و به‌کارگیری اهرم‌های سلاح هسته‌ای فراهم می‌نماید، ترجیح دارد.

مصون نشد اما، سطح تنش را از منازعه‌های وجودی به برخوردهایی کنترل شده تقلیل داد یا درباره کره شمالی که توانست با جلوگیری از دریافت صدمات بازگشت‌ناپذیر، ساختار قدرت و حیات سیاسی اجتماعی خود را حفظ کند. ممکن است گفته شود برای مقابله با دشمنی که از هزینه‌های متعارف نمی‌ترسد؛ بهترین گزینه و کم‌هزینه‌ترین انتخاب، حفظ و توسعه برنامه صلح‌آمیز، کوتاه‌کردن فاصله تصمیم تا بازدارندگی مؤثر در سطح نهادی و فناورانه اما بدون جهش علنی و فوری به تسلیح هسته‌ای است به شکلی که هم پیام قاطع می‌فرستد و هم امکان چانه‌زنی و بازگشت‌پذیری اقدامات را حفظ می‌کند. با این حال باید پرسید؛ این چگونه بازدارندگی خواهد بود که نه تنها واضح نیست بلکه امکان از دست رفتن آن هم وجود خواهد داشت؟ اهمیت مطلب زمانی بهتر درک می‌شود که بدانیم؛ «آستانه بازدارندگی» تنها مرز فنی هسته‌ای نیست بلکه نقطه‌ای را شامل می‌شود که دشمن را در محاسبات خود به این نتیجه برساند که هزینه حمله، خرابکاری یا تهور از منفعت آن بیشتر است. آستانه‌ای که با تاب‌آوری اقتصادی، امنیت زنجیره تأمین، انسجام اجتماعی و روایت پیروزی تا امروز برای ایران بدست آمده و عبور از آن امکان دارد. عبوری که در حقیقت سه مرحله است؛

مرحله اول «روانی» بوده و به «تصورپذیری» امکان اتمی شدن به وسیله انسان‌های ایرانی مربوط می‌شود. زمانی که از خود محدودسازی قبلی عبور کنیم نه تنها امکان حرکت نهادی به سمت حفظ گزینه‌های سریع و بازگشت‌پذیر به دست می‌آید بلکه فراتر از آن، زمینه عبور علنی نهایی به تسلیح هم فراهم می‌گردد. با این همه به صراحت باید گفت؛ این تصمیم، تصور و عبور گرچه درست است اما تنها هنگامی به نتیجه خواهد رسید که اراده ما معطوف به پذیرش هزینه‌ها و پیامدهای آن باشد. بازدارندگی مؤثر معجونی از شش مؤلفه نظامی برای تحمیل هزینه؛ عامل فناورانه برای بقا و خوداتکالی؛ عامل حقوقی برای مشروعیت و هزینه‌سازی علیه متجاوز؛ عامل اقتصادی برای تحمل فشار و انکار اهرم تحریم؛ عامل اجتماعی برای تاب‌آوری و عامل روایی برای جلوگیری از مصادره معنای جنگ و صلح می‌باشد. شش ضلعی که اکنون در نتیجه جنگ رمضان و تجاوز جاهلانه آمریکا و اسرائیل، همه در کنار یکدیگر قرار گرفته و فرصت عبوری ایجاد کرده که شاید تنها موعده اجرایی آن این شصت روز باشد و هرگز تکرار نشود.

# «اختیار برای ما، مسئولیت برای رهبری»؛ سیاستی که به پایان رسید

محمد شیرکوند  
پژوهشگر حکمرانی

در فضای سیاسی ایران، معمولاً همه نگاه‌ها به خود تصمیم‌ها دوخته می‌شود؛ اما گاهی آنچه اهمیت بیشتری دارد، نه تصمیم نهایی، بلکه منطق اتخاذ آن تصمیم است.

پیام رهبر انقلاب درباره تفاهم‌نامه میان رؤسای جمهور ایران و آمریکا نیز از همین جنس است. بخش عمده‌ای از تحلیل‌ها بلافاصله بر یک پرسش متمرکز شدند: آیا رهبری با این تفاهم‌نامه موافق بودند یا مخالف؟ موافقان تلاش کردند از متن پیام، تأییدی برای مسیر خود استخراج کنند و مخالفان نیز بر بخش‌هایی دیگر دست گذاشتند تا خلاف آن را ثابت کنند.

اما به نظر می‌رسد هر دو گروه از مهم‌ترین بخش پیام عبور کرده باشند. رهبر انقلاب در متن پیام، بدون هیچ ابهامی می‌نویسند: «بنده علی‌الاصول، نظر دیگری داشتم». این جمله از بسیاری جهات تعیین‌کننده است. زیرا نشان می‌دهد ارزیابی اولیه و تحلیلی ایشان نسبت به این مسیر، ارزیابی متفاوتی بوده است.

اما اهمیت اصلی پیام در جمله بعدی نهفته است؛ جایی که می‌فرمایند:

«از باب تعهدی که رئیس‌جمهور محترم به‌عنوان رئیس شورای عالی امنیت ملی از طرف خود و سایر اعضا در پاسداشت حقوق ملت ایران و جبهه مقاومت به بنده دادند و تصریح به قبول مسئولیت آن نمودند، اجازه‌ی آن را صادر نمودم».

دقیقاً در همین نقطه است که منطق حکمرانی جمهوری اسلامی خود را نشان می‌دهد. خطای تحلیلی رایج این است که برخی تصور می‌کنند کارآمدی در حکمرانی یعنی حذف همه دیدگاه‌های متفاوت و اجرای صرفاً یک نظر واحد. حال آنکه در نظام‌های سیاسی پیچیده، مسئله اصلی نه وجود یا عدم وجود اختلاف نظر، بلکه نحوه مدیریت آن است.

هنر حکمرانی آن نیست که هیچ مسیری جز مسیر مورد قبول بالاترین مقام کشور امکان طرح و اجرا نداشته باشد؛ هنر حکمرانی آن است که میان «اختیار تصمیم» و «مسئولیت تصمیم» توازن برقرار شود. و می‌توان این قاعده را «حق آزمون مسئولانه» نامید.

حق آزمون مسئولانه یعنی هنگامی که مسئولان اجرایی کشور معتقدند مسیری مشخص می‌تواند منافع ملی را تأمین کند، این امکان را داشته باشند که آن مسیر را بیازمایند؛ اما هم‌زمان مسئولیت

کامل نتایج آن را نیز بپذیرند. نه اختیار بدون مسئولیت وجود داشته باشد و نه مسئولیت بدون اختیار.

اگر پیام رهبر انقلاب از این زاویه خوانده شود، معنای آن کاملاً روشن خواهد بود. ایشان نگفته‌اند که تحلیل اولیه‌شان تغییر کرده است. همچنین نگفته‌اند که خطوط قرمز پیشین کنار گذاشته شده‌اند. آنچه رخ داده، اعطای حق آزمون یک مسیر در چارچوب تعهدات مشخص و با پذیرش صریح مسئولیت از سوی پیشنهاددهندگان آن مسیر است.

به همین دلیل است که در پیام، دو واژه کلیدی در کنار هم قرار گرفته‌اند: «تعهد» و «قبول مسئولیت». این دو واژه در واقع ستون‌های اصلی

معماری تصمیم‌گیری در چنین شرایطی هستند. اتفاقاً اهمیت این بخش از پیام زمانی بیشتر آشکار می‌شود که آن را در بستر تجربه‌های سیاسی دو دهه اخیر بخوانیم. یکی از آفت‌های مزمن سیاست‌ورزی در ایران، شکل‌گیری نوعی «مسئولیت‌گریزی نهادی» بوده است؛ وضعیتی که در آن برخی جریان‌ها و مدیران، هنگام تصمیم‌گیری، اختیار را برای خود می‌خواستند اما هنگام پاسخگویی، مسئولیت را به سطوح بالاتر منتقل می‌کردند و به واقع در عصری با نام «عصر سایه‌بانی» زیست



می‌کردند که با پیام ۲۸ خرداد ۱۴۰۵ مقام معظم رهبری پایان یافت. در چنین فضایی، هر موفقیتی به نام طراحان و مجریان ثبت می‌شد، اما هر ناکامی‌ای به گردن دیگران می‌افتاد. از انتخاب مدیران و چینش کابینه‌ها گرفته تا تصمیمات کلان سیاست خارجی، بارها شاهد بودیم که برخی سیاستمداران در هنگام بهره‌برداری سیاسی، خود را صاحب پروژه معرفی می‌کردند اما هنگام مواجهه با هزینه‌ها، تلاش می‌کردند پشت نام و اعتبار رهبری پناه بگیرند.

پیام

اخیراً می‌توان نقطه مقابل این الگودانست. رهبر انقلاب در واقع پیش از آغاز مسیر، تکلیف مسئولیت را روشن کرده‌اند. ایشان نه تنها تصریح می‌کنند که «نظر دیگری» داشته‌اند، بلکه توضیح می‌دهند که اجازه اجرای این مسیر بر اساس «تعهد» و «قبول مسئولیت» صادر شده است. این یعنی دیگر کسی نمی‌تواند هم‌زمان صاحب تصمیم باشد و از پیامدهای آن برائت بجوید.

به بیان دیگر، اگر دوره‌ای در سیاست ایران وجود داشت که برخی می‌کوشیدند دستاوردها را به نام خود و هزینه‌ها را به نام رهبری ثبت کنند، پیام اخیر نشانه ورود به مرحله‌ای متفاوت است؛ مرحله‌ای که در آن، هر کس با یک «امضا» عکس یادگاری می‌گیرد، باید مسئولیت نتایج آن را نیز بر عهده بگیرد. این همان معنای عملی «حق آزمون مسئولانه» و پایان رسمی سیاست «اختیار برای ما، مسئولیت برای رهبری» است.

اهمیت این موضوع زمانی بیشتر روشن می‌شود که پیام اخیر را در کنار مواضع ماه‌های گذشته رهبر انقلاب قرار دهیم. ایشان در پیام‌های متعدد خود، چهار خط قرمز اساسی برای پایان جنگ ترسیم کرده‌اند: «مدیریت مؤثر تنگه هرمز» به گونه‌ای که «بسط سوءاستفاده‌های دشمن متخاصم را از این آبراه برچیند»، «پرداخت غرامت» از متجاوز به ازای خون‌های ریخته‌شده و خسارات وارده، «حفظ یکپارچگی جبهه مقاومت در جنگ و صلح»، و «خروج آمریکا از منطقه». این چهار محور، مرزهای روشن همان «حق

آزمون مسئولانه» هستند؛ مرزهایی که عبور از آنها به معنای نقض تعهد و بازگشت عملی همه گزینه‌ها روی میز است. در پیام اخیر نیز هیچ نشانه‌ای از عدول از این اصول دیده نمی‌شود. برعکس، رهبر انقلاب تصریح می‌کنند که رئیس‌جمهور متعهد شده است «اگر طرف آمریکایی بخواهد زیاده‌خواهی کند، زیر بار آن نخواهند رفت». این عبارت از یک واقعیت مهم پرده برمی‌دارد: مجوز صادرشده، مجوز عبور از خطوط قرمز نیست؛ مجوز آزمون یک مسیر در چارچوب همان خطوط قرمز است.

از همین رو، تفاهم‌نامه اخیر را نباید صرفاً یک رویداد دیپلماتیک تلقی کرد. آنچه در اینجا رخ داده، آزمون یک مدل حکمرانی نیز هست. مدلی که در آن، مسئولان کشور می‌توانند مسیر پیشنهادی خود را دنبال کنند، اما نمی‌توانند مسئولیت نتایج آن را به دیگران منتقل کنند.

این نکته شاید مهم‌ترین تفاوت میان یک تصمیم سیاسی معمولی و آن چیزی باشد که در پیام رهبر انقلاب مشاهده می‌شود. در بسیاری از نظام‌های سیاسی، هنگامی که یک سیاست با شکست مواجه می‌شود، رقابت برای فرار از مسئولیت پیش از آغاز می‌شود. اما در اینجا، مسئولیت پیش از آغاز مسیر تعریف شده است.

به همین دلیل، پیام اخیر را نباید صرفاً موافقت یا مخالفت با یک تفاهم‌نامه دانست. این پیام بیش از آنکه درباره یک توافق باشد، درباره یک قاعده حکمرانی است؛ قاعده‌ای که می‌گوید هر کس برای کشور نسخه‌ای پیشنهاد می‌کند، باید مسئولیت نتایج آن را نیز بپذیرد. اگر این مسیر بتواند در چارچوب خطوط قرمز تعیین شده، حقوق ملت ایران را تأمین کند، موفقیت آن متعلق به کسانی است که آن را پیشنهاد کرده‌اند. اگر هم نتواند، مسئولیت آن نیز از ایشان برمی‌آید.

شاید ماندگارترین پیام این رویداد برای امروز و فردای ایران همین باشد: در جمهوری اسلامی، اختلاف نظر ممکن است وجود داشته باشد، اما هیچ تصمیمی نباید از مسئولیت جدا شود. «حق آزمون مسئولانه» دقیقاً نام همین قاعده است؛ قاعده‌ای که پیام اخیر رهبر انقلاب آن را با شفافیتی کم‌سابقه به نمایش گذاشت.



پیام اخیر را نباید صرفاً موافقت یا مخالفت با یک تفاهم‌نامه دانست. این پیام بیش از آنکه درباره یک توافق باشد، درباره یک قاعده حکمرانی است؛ قاعده‌ای که می‌گوید هر کس برای کشور نسخه‌ای پیشنهاد می‌کند، باید مسئولیت نتایج آن را نیز بپذیرد. اگر این مسیر بتواند در چارچوب خطوط قرمز تعیین شده، حقوق ملت ایران را تأمین کند، موفقیت آن متعلق به کسانی است که آن را پیشنهاد کرده‌اند. اگر هم نتواند، مسئولیت آن نیز از ایشان برمی‌آید.



پیام اخیر را می‌توان نقطه مقابل این الگودانست. رهبر انقلاب در واقع پیش از آغاز مسیر، تکلیف مسئولیت را روشن کرده‌اند. ایشان نه تنها تصریح می‌کنند که «نظر دیگری» داشته‌اند، بلکه توضیح می‌دهند که اجازه اجرای این مسیر بر اساس «تعهد» و «قبول مسئولیت» صادر شده است. این یعنی دیگر کسی نمی‌تواند هم‌زمان صاحب تصمیم باشد و از پیامدهای آن برائت بجوید.

# چرا «نظر اصولی متفاوت» درباره تفاهم، منطقی است؟



مسیر نشده؛ بلکه از سرین بست، فشار و نیاز سیاسی به تفاهم نزدیک شده است. تفاهمی که از استیصال دشمن زاده می‌شود، لزوماً به معنای تغییر رفتار دشمن نیست؛ بلکه می‌تواند شیوه تازه‌ای برای پیشبرد همان اهداف قبلی باشد.

دشمن وقتی با فشار مستقیم به نتیجه کامل نمی‌رسد، ممکن است به تفاهم روی آورد تا از راه نرم‌تر همان اهداف را دنبال کند. در چنین وضعیتی، تفاهم نه پایان دشمنی، بلکه تغییر شکل دشمنی است. ابزارها عوض می‌شوند، اما هدف مهار ایران، محدودسازی قدرت ملی و گرفتن امتیاز باقی می‌ماند. بنابراین، نظر اصولی متفاوت درباره چنین تفاهمی کاملاً منطقی است؛ زیرا طرف مقابل از موضع حسن نیت نیامده، بلکه از موضع اضطرار و نیاز به خروج از بن بست آمده است.

در تجربه عینی ملت ایران دارد. اگر طرف مقابل نشان داده که امضای خود را هم محترم نمی‌شمارد، عقل سیاسی حکم می‌کند که اصل تفاهم با او محل تردید باشد. اجازه دادن به مسئولان برای پیگیری یک مسیر، غیر از اعتماد به آن مسیر است. پیام نشان می‌دهد که مسئولیت این انتخاب بر عهده کسانی گذاشته شده که تعهد داده‌اند از حقوق ملت و جبهه مقاومت صیانت کنند.

**۲. چون تفاهم از استیصال آمریکا زاده شده، نه از حسن نیت**  
در پیام تصریح شده که رئیس‌جمهور آمریکا «از روی استیصال» از انواع اهرم‌ها برای رسیدن به تفاهم استفاده می‌کرد. این تعبیر، ماهیت رفتار آمریکا را روشن می‌کند. آمریکا از سر انصاف، عدالت یا احترام به حقوق ملت ایران وارد این

**۱. چون آمریکا سابقه روشن بدعهدی دارد**  
اولین دلیل، تجربه تاریخی بدعهدی آمریکاست. در سیاست خارجی، اعتماد بر اساس نیت‌خوانی شکل نمی‌گیرد؛ بر اساس سابقه رفتار طرف مقابل سنجیده می‌شود. آمریکا در پرونده‌های مختلف، از جمله مسئله هسته‌ای ایران، نشان داده که حتی پس از امضای توافق، خود را ملزم به پایبندی پایدار نمی‌داند. خروج یک‌جانبه آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ و بازگرداندن تحریم‌ها، نمونه روشن این رفتار است. توافقی که با مذاکره طولانی، تعهدات مشخص و پشتوانه بین‌المللی شکل گرفته بود، با تصمیم سیاسی یک دولت آمریکایی کنار گذاشته شد.  
بنابراین، وقتی امام خامنه‌ای می‌فرماید «علی‌الاصول، نظر دیگری داشتیم»، این سخن از یک بدبینی بی‌دلیل ناشی نمی‌شود، بلکه ریشه

است که با اکرار راهبردی، بر پایه تعهد مسئولان و با حفظ مسئولیت آنان صادر شده است.  
از عبارت «علی‌الاصول، نظر دیگری داشتیم» می‌توان فهمید که ایشان پیروی از منطق مذاکره به‌عنوان یک راهبرد را قبول ندارند. آنچه از متن برمی‌آید این است که نظر اصولی ایشان با اصل این مسیر متفاوت بوده، اما به دلیل اصرار، تلاش و تعهد مسئولان اجرایی، اجازه صادر شده است. بنابراین، این پیام بیش از آنکه نشانه اعتماد به تفاهم باشد، نشانه پذیرش مسئولیت‌پذیری دولت در آزمونی پرخطر است؛ آزمونی که رهبر انقلاب از ابتدا نسبت به اصل آن نظر دیگری داشته‌اند. از این زاویه، می‌توان در هشت دلیل توضیح داد که چرا این «نظر اصولی متفاوت» کاملاً منطقی است.

**امیررضا بخشی پور**  
پژوهشگر روابط بین‌الملل

پیام اخیر امام خامنه‌ای پس از امضای تفاهم‌نامه میان رؤسای جمهور ایران و آمریکا، یک متن کوتاه اما بسیار پرمعناست. در این پیام، چند تعبیر کلیدی وجود دارد که نباید ساده از کنار آن گذشت: «علی‌الاصول، نظر دیگری داشتیم»، «رئیس‌جمهور آمریکا از روی استیصال، از انواع اهرم‌ها برای این امر استفاده می‌کرد»، «رئیس‌جمهور محترم تعهد دادند»، «اگر طرف آمریکایی بخواهد زیاده‌خواهی کند، زیر بار آن نخواهند رفت» و «مذاکرات حضوری آینده به معنی پذیرش نظر دشمن نخواهد بود». این عبارات نشان می‌دهد که مسئله، تأیید ساده و بی‌قید تفاهم نیست؛ بلکه اجازه‌ای



### ۳. چون مذاکره زیر تهدید، مذاکره عادی نیست

یکی از خطاهای تحلیلی این است که هر نوع گفت‌وگویی را «دیپلماسی» بنامیم و آن را عادی جلوه دهیم. مذاکره‌ای که زیر سایه تهدید، فشار نظامی، تحریم، جنگ روانی و زیاده‌خواهی مداوم انجام شود، مذاکره برابر نیست. این نوع مذاکره از ابتدا در میدان نابرابر طراحی شده است؛ طرف مقابل هم تهدید می‌کند، هم امتیاز می‌خواهد، هم خود را داور معرفی می‌کند. در چنین شرایطی، سخن گفتن از تفاهم به‌عنوان راه‌حل پایدار ساده‌انگاری است. وقتی مقامات آمریکایی هم‌زمان با بحث مذاکره، از تهدید و فشار سخن می‌گویند، معنای واقعی آن این است که آنان مذاکره را ادامه فشار می‌دانند، نه جایگزین آن. از این جهت، عقلانیت انقلابی در اصل، عادی‌سازی مذاکره زیر تهدید نیست. اذن صادرشده در پیام نیز نباید به معنای مطلوبیت

چنین وضعیتی فهمیده شود. برعکس، پیام با تأکید بر «نظر اصولی متفاوت» نشان می‌دهد که اصل مسیر محل اشکال بوده، اما مسئولان اجرایی با قبول تعهد و مسئولیت، اجازه ورود به آن را گرفته‌اند.

### ۴. چون نباید مذاکره برای پایان جنگ به پرونده هسته‌ای گره بخورد

یکی از خطرناک‌ترین دام‌ها این است که مذاکره‌ای که باید درباره پایان جنگ، توقف درگیری یا کنترل بحران باشد، به پرونده هسته‌ای و امتیازگیری‌های گسترده‌تری پیوند زده شود. اگر مسئله فوری کشور، پایان جنگ با توقف تجاوز است، دست‌ورکار مذاکره باید دقیقاً محدود به همان باشد. تبدیل کردن مذاکرات پایان جنگ به بستری برای بحث درباره حق غنی‌سازی، توان دفاعی یا جبهه مقاومت، همان چیزی است که دشمن می‌خواهد.

آمریکا معمولاً تلاش می‌کند از یک بحران برای گشودن پرونده‌های دیگر استفاده کند. اگر در میدان جنگ یا فشار به بن‌بست برسد، می‌کوشد در میز مذاکره، موضوعات راهبردی ایران را روی میز بیاورد. این خطاست. پس از هزینه‌هایی که ملت ایران پرداخته، هیچ منطقی ندارد که موضوع پایان جنگ به محدودسازی دستاوردهای هسته‌ای یا کاهش توان راهبردی کشور گره زده شود. از این منظر، نظر اصولی متفاوت درباره تفاهم منطقی است؛ زیرا تفاهم می‌تواند بهانه‌ای برای گسترش دست‌ورکار دشمن شود.

### ۵. چون ملت ایران باید ثمره ایستادگی خود را ببیند

ملت ایران سال‌ها هزینه داده است؛ تحریم، فشار اقتصادی، تهدید نظامی، جنگ روانی، ترور، خرابکاری و فشار دیپلماتیک. این هزینه‌ها برای آن نبوده که در لحظه نزدیک شدن به نتیجه، حقوق ملت دوباره موضوع معامله شود. حق هسته‌ای و غنی‌سازی برای ایران صرفاً یک بحث فنی نیست؛ نماد استقلال، پیشرفت علمی و ایستادگی در برابر نظام سلطه است.

پس از این همه هزینه، ملت ایران باید میوه شیرین پیروزی را بچشد. یعنی باید ببیند که فشارها نتوانست حق او را از بین ببرد و دشمن ناچار شد واقعیت قدرت ایران را بپذیرد. اگر تفاهمی پس از این همه هزینه، به جای تثبیت

حق غنی‌سازی، دوباره ایران را به نقطه تعلیق، عقب‌نشینی یا بهام بازگرداند، چنین تفاهمی نه پیروزی است و نه منفعت پایدار. نظر اصولی متفاوت در اینجا یعنی هشدار نسبت به معامله کردن دستاوردهایی که با هزینه ملت به دست آمده‌اند.

### ۶. چون زیاده‌خواهی آمریکا پایان‌پذیر نیست

در پیام آمده که رئیس‌جمهور تعهد داده اگر طرف آمریکایی بخواهد زیاده‌خواهی کند، زیر بار آن نخواهد رفت. همین جمله نشان می‌دهد که احتمال زیاده‌خواهی، یک احتمال جدی و واقعی است. آمریکا در قبال ایران معمولاً به یک موضوع اکتفا نمی‌کند. اگر امروز درباره هسته‌ای امتیاز بخواهد، فردا درباره موشکی، پس فردا درباره منطقه، بعد درباره جبهه مقاومت، رسانه، حقوق بشر و حتی ساختار تصمیم‌گیری داخلی مطالبه جدید مطرح می‌کند.

از این جهت، تفاهم با آمریکا خطر مرحله‌ای شدن مطالبات را در خود دارد. دشمن یک‌گام جلومی‌آید، امتیازی می‌گیرد، سپس آن امتیاز را نقطه شروع مطالبه بعدی قرار می‌دهد. بنابراین، اصل تردید نسبت به تفاهم از اینجا ناشی می‌شود که طرف مقابل، به پایان یک اختلاف رضایت نمی‌دهد؛ او به دنبال مهار کلی ایران است. اجازه صادرشده در پیام نیز دقیقاً با قید تعهد و مسئولیت همراه است، نه با اعتماد به اینکه آمریکا زیاده‌خواهی نخواهد کرد.

### ۷. چون جبهه مقاومت نباید موضوع معامله شود

در پیام، تعهد رئیس‌جمهور به پاسداشت «حقوق ملت ایران و جبهه مقاومت» مورد اشاره قرار گرفته است. این ترکیب بسیار مهم است. جبهه مقاومت بخشی از امنیت ملی و عمق راهبردی ایران است، نه موضوعی حاشیه‌ای یا قابل معامله. دشمن به‌ویژه آمریکا و رژیم صهیونیستی، به خوبی می‌دانند که یکی از منابع اصلی بازدارندگی ایران، پیوند آن با جبهه مقاومت است.

اگر تفاهمی بخواهد به بهانه کاهش بحران، ایران را از این ظرفیت جدا کند، در واقع به تضعیف امنیت آینده ایران منجر می‌شود. پایان جنگ یا کاهش تنش نباید به معنای دست کشیدن از عناصر قدرت ایران باشد. از این زاویه نیز نظر اصولی متفاوت کاملاً منطقی است. چون

هر تفاهمی که بخواهد جبهه مقاومت را از معادله قدرت ایران حذف کند، شاید در کوتاه‌مدت آرامش ظاهری ایجاد کند، اما در بلندمدت تهدید را به مرزهای ایران نزدیک‌تر خواهد کرد.

### ۸. چون اذن صادره بیشتر برای اتمام حجت داخلی است، نه اثبات چیزی به دشمن

در تحلیل پیام نباید گفت که ایران مذاکره می‌کند تا به دشمن نشان دهد اهل گفت‌وگو است. فهمیدن دشمن در اینجا موضوعیت اصلی ندارد. دشمن ایران را می‌شناسد، قدرت ایران را می‌فهمد و از توان ایران آگاه است. مسئله اصلی، بخشی از داخل کشور است؛ کسانی که هنوز تصور می‌کنند با آمریکا راهی برای تفاهم پایدار وجود دارد و هنوز «مرگ بر آمریکا» در وجود سیاسی‌شان آن‌گونه که باید، به تجربه تاریخی تبدیل نشده است.

از این زاویه، اذن صادرشده را می‌توان نوعی اتمام حجت داخلی دانست؛ یعنی مسئولانی که مدعی‌اند می‌توانند با تعهد، حقوق ملت و مقاومت را حفظ کنند، مسئولیت کار را بر عهده گرفته‌اند. اکنون میدان تجربه فراهم شده است تا روشن شود آیا آمریکا واقعاً قابل تفاهم است یا نه. این نگاه با متن پیام سازگارتر است؛ زیرا پیام می‌گوید ایشان علی‌الاصول نظر دیگری داشته‌اند، اما به دلیل تعهد رئیس‌جمهور و اعضای شورای عالی امنیت ملی، اجازه داده‌اند. پس اصل ماجرا اعتماد به مذاکره نیست؛ پذیرش مسئولیت کسانی است که اصرار دارند این مسیر را بیاورند.

جمع‌بندی آنکه پیام امام خامنه‌ای نه تأیید خوش‌بینانه تفاهم است و نه دعوت به دل بستن به مذاکره. پیام، دقیقاً برعکس، نشان می‌دهد که اصل مسیر از نظر ایشان محل اشکال بوده است. «علی‌الاصول نظر دیگری داشته‌اند، اما به دلیل تعهد ملت ایران و جبهه مقاومت را حفظ کنند و زیر بار زیاده‌خواهی آمریکا نروند، اجازه داده شده است.

منطق این نظر روشن است: آمریکا بدعهد است؛ از موضع استیصال آمده؛ مذاکره زیر تهدید مذاکره عادی نیست؛ نباید پایان جنگ به پرونده هسته‌ای گره بخورد؛ ملت ایران باید

ثمره ایستادگی، از جمله تثبیت حق غنی‌سازی را ببیند؛ زیاده‌خواهی آمریکا پایان ندارد؛ جبهه مقاومت نباید معامله شود؛ و این اذن بیش از آنکه برای اثبات چیزی به دشمن باشد، برای اتمام حجت و تجربه‌آموزی در داخل است.

بنابراین، عقلانیت انقلابی امروز نه دل بستن به تفاهم است و نه زیبا کردن مذاکره زیر تهدید. عقلانیت انقلابی یعنی حفظ خطوط اصلی، ندادن امتیاز راهبردی، محدود کردن دست‌ورکار به پایان جنگ، پاسداشت حق هسته‌ای و غنی‌سازی، صیانت از جبهه مقاومت و مراقبت از اینکه دشمن، با زبان تفاهم، همان اهداف جنگ و فشار را دنبال نکند. ملت ایران هزینه داده است؛ اکنون باید ثمره مقاومت را بچشد، نه اینکه در لحظه نزدیک شدن به نتیجه، دستاوردهایش دوباره پای میز دشمن معامله شود.



پیام امام خامنه‌ای نه تأیید خوش‌بینانه تفاهم است و نه دعوت به دل بستن به مذاکره. پیام، دقیقاً برعکس، نشان می‌دهد که اصل مسیر از نظر ایشان محل اشکال بوده است. «علی‌الاصول نظر دیگری داشته‌اند، اما به دلیل تعهد ملت ایران و جبهه مقاومت را حفظ کنند و زیر بار زیاده‌خواهی آمریکا نروند، اجازه داده شده است.

اولین دلیل، تجربه تاریخی بدعهدی آمریکا است. در سیاست خارجی، اعتماد بر اساس نیت خوانی شکل نمی‌گیرد؛ بر اساس سابقه رفتار طرف مقابل سنجیده می‌شود. آمریکا در پرونده‌های مختلف، از جمله مسئله هسته‌ای ایران، نشان داده که حتی پس از امضای توافق، خود را ملزم به پایبندی پایدار نمی‌داند. خروج یک‌جانبه آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ و بازگرداندن تحریم‌ها، نمونه روشن این رفتار است. توافقی که با مذاکره طولانی، تعهدات مشخص و پشتوانه بین‌المللی شکل گرفته بود، با تصمیم سیاسی یک دولت آمریکایی کنار گذاشته شد.

# زخم را با همان چاقو درمان نکنید؛ گرانی بی‌موقع انرژی، دعوت به فروپاشی اجتماعی و بحران امنیتی



ابوالفضل سعیدی  
پژوهشگر حکمرانی

## ۱. ارجاعی به حافظه جمعی:

از زمستان تلخ و جهش ارزی دی ماه هنوز خیلی نگذشته. هنوز بوی باروت و خون از خیابان‌های اقدامات تروریستی دی‌ماه و سپر انسانی شدن نوجوانان برای تروریست‌ها به مشام می‌رسد. هنوز زخم‌های بازمانده از آن سرکوب خونین التیام نیافته. اما گویی در اتاق‌های در بسته و عایق از صدای مردم، تصمیمی دیگر در حال تولد است: گران کردن بنزین و برق. این تصمیم، نه یک سیاست اقتصادی، که یک اعلام جنگ جدید به سفره‌های خالی و روح‌های زخمی ملت است از طرف تکنوکرات‌ها و لیبرال‌ها و نولیبرال‌ها. تراژدی آبان ۹۸ با تمام تلخی‌اش، گویا به یک فیلم صامت در آرشید ذهن تصمیم‌سازان تبدیل شده است. این بار، سخن از یک تعدیل قیمت ساده نیست؛ سخن از ریختن بنزین بر آتشی است که هنوز زیر خاکستر اعتماد ملی به سیاست‌های ناخبردارانه اقتصادی زبانه می‌کشد.

## ۲. کالبدشکافی «گران‌سازی انرژی»:

بر اساس طرح دولت و مجلس، افزایش قیمت بنزین و برق قرار است دو هدف عمده را محقق کند: کنترل مصرف حامل‌های انرژی و ترمیم کسری بودجه مزمن دولت. اما این استدلال، یک مغالطه اقتصادی چندلایه است که بر پایه‌های مفروضات غلط بنا شده است. اقتصاددانان می‌دانند که «کشش قیمتی تقاضا» برای کالاهای ضروری مانند بنزین، در کوتاه‌مدت بسیار پایین است. مردم برای رفتن به سر کار، برای گرم کردن خانه، برای انتقال کالا، چاره‌ای جز مصرف ندارند. تجربه آبان ۹۸ نشان داد که پس از یک شوک اولیه و کاهش موقت مصرف، مسیر مصرف دوباره به روند صعودی خود بازگشت. اما آنچه برای همیشه در کالبد اقتصاد ماندگار شد، تورم ناشی از افزایش هزینه‌های حمل و نقل بود که مانند خوره به جان قیمت تمام شده همه کالاها



اقتصاددانان می‌دانند که «کشش قیمتی تقاضا» برای کالاهای ضروری مانند بنزین، در کوتاه‌مدت بسیار پایین است. مردم برای رفتن به سر کار، برای گرم کردن خانه، برای انتقال کالا، چاره‌ای جز مصرف ندارند. تجربه آبان ۹۸ نشان داد که پس از یک شوک اولیه و کاهش موقت مصرف، مسیر مصرف دوباره به روند صعودی خود بازگشت. اما آنچه برای همیشه در کالبد اقتصاد ماندگار شد، تورم ناشی از افزایش هزینه‌های حمل و نقل بود که مانند خوره به جان قیمت تمام شده همه کالاها افتاد.



سیاست‌های اقتصادی غلط و فشار مصنوعی بر مردم، به فقیر شدن دهک‌های ضعیف و متوسط منجر می‌شود. این فقیرسازی، صرفاً یک بحران معیشتی نیست؛ یک بحران کرامت و هویت است. سرمایه‌ی اجتماعی که قرن‌ها پشتوانه امنیت این کشور بوده، قطره‌قطره از کالبد جامعه بیرون می‌رود.

در این فضای غبارآلود، دشمن دقیقاً فرصت را برای نفوذ و بحران‌سازی مناسب می‌بیند. نتیجه این زنجیره شوم، ترور رهبر عالی ما، آیت‌الله خامنه‌ای بود. نمی‌توان و نباید این جنایت هولناک را جدا از زمینه‌های اجتماعی‌اش تحلیل کرد. تور، آخرین حلقه از زنجیره‌ای بود که با گران‌سازی‌ها، فقیرسازی‌ها و از بین بردن اعتماد اجتماعی آغاز شد. ویرانی سرمایه اجتماعی، مستقیماً امنیت ملی را نشانه می‌رود. حال تصور کنید که در این فضای ملتهب و در سوگ رهبری، دوباره با گران‌سازی انرژی، به جان معیشت مردم بیافتید.

## ۵. اقتصاد سیاسی تکرار اشتباه: برق و بنزین، مثل دلار

اگر کالبدشکافی سیاست‌ها را ادامه دهیم، به یک الگوی تکراری و هولناک می‌رسیم: دولت و مجلس، از تبعات جراحی ارزی هیچ درس نگرفتند. اکنون دقیقاً همان برنامه، با همان منطق، اما این بار روی کالبد انرژی در حال اجراست.

تحلیل اقتصاد سیاسی این تصمیم نشان می‌دهد که ما با یک «دولت گرفتار در تله کسری بودجه» روبرو هستیم که به جای بازپس‌گیری اموال ۱۰۰ میلیارد دلاری بین‌الملل از دست تراستی‌ها و ابرصادکنندگان دلاری خود، بی‌رحمانه‌ترین و غیرعقلانی‌ترین و پرهزینه‌ترین و بی‌سودترین راه را انتخاب می‌کند: فشار بر مردم. دولت به جای آنکه به جنگ ابربدهکاران بانکی و مافیاهای اقتصادی برود، به سراغ جیب خالی ملت و انفال عمومی و یارانه‌های به مستضعفان و مردم واقعی آمده است.

بنزین و برق، امروز همان نقشی را در شوک درمانی دارند که دیروز دلار ایفا کرد. هدف، پر کردن چاله‌های بودجه با پول ناشی از افزایش قیمت است. اما غافل از اینکه این افزایش قیمت، موج تومی جدیدی ایجاد می‌کند که خود بزرگ‌ترین عامل افزایش هزینه‌های دولت و تشدید کسری بودجه در ماه‌های بعد خواهد شد.

## ۶. یادآوری عبرت ۹۸ و تور حاکم قاسم سلیمانی

آبان ۹۸ را با تمام وجود به یاد آورید. دولت وقت، با وعده جبران و بهانه کمک به فقرا، بنزین را گران

این اقدام، سه بحران را هم‌زمان درمان می‌کند: نخست، کسری بودجه حل می‌شود و دولت مجبور به گران‌سازی انرژی و ارز نخواهد شد. دوم، با بازگشت این میلیاردها دلار به چرخه رسمی، قیمت ارز کاهش می‌یابد و بازار از التهاب نجات پیدا می‌کند. سوم، ملتی که می‌بیند حاکمیت به جای کوچک کردن سفره آن‌ها، به سراغ بقیه سفیدهای خصولتی رفته، اندکی از اعتماد ازدست‌رفته‌اش را بازمی‌یابد.

## ۹. «زخم را با همان چاقو درمان نکنید»

نظام تصمیم‌سازی ایران، اکنون در یک دوراهی تاریخی ایستاده است: یک راه به سمت شوک درمانی، تکرار تراژدی ۹۸ و از راه ۴۰۴، فراخواندن دشمن به خاکریز شکاف‌های اجتماعی، و آغاز سقوط به ورطه فروپاشی. راه دیگر، توقف، تأمل، درس‌گیری از خون‌هایی که ریخته شده، و انتخاب مسیر اصلاحات تدریجی، هوشمندانه و مبتنی بر حفظ کرامت و معیشت مردم است.

بدن نحیف جامعه ایران، تاب یک شوک درمانی دیگر را ندارد. مردم خسته‌اند. اعتماد، کمیاب‌ترین کالای سیاسی این روزهاست. ما با هر بار گران‌سازی دفعی، نه تنها بودجه را ترمیم نمی‌کنیم، بلکه زخم‌های کهنه اعتماد و امنیت را باز کرده و خون تازه‌ای از پیکر اعتماد ملی جاری می‌سازیم. این قلم از سر دل‌سوزی و تعهد به وطن، با صدای بلند و التماس‌گونه هشدار می‌دهد: پیش از آنکه دیر شود، این برنامه را متوقف کنید. علاج این زخم عمیق و چرکین، تکرار همان چاقوی گند و زنگ‌زده گذشته نیست. زخم را با همان چاقو درمان نکنید. به جای آن، به سراغ غارتگران اصلی بیت‌المال بروید. ملت، بیش از این تاب ندارد.



راه حل بحران بودجه، فشار آوردن بر دهک‌های ضعیف و گرسنه‌تر کردن ملت نیست. راه حل، در درون حاکمیت و در میان قدرتمندانی نهفته است که میلیاردها دلار از بیت‌المال را بدون پاسخ‌گویی بلعیده‌اند. دولت و مجلس به جای تحمیل فشار روی دهک‌های ضعیف و جبران کسری بودجه با فشار آوردن به سفره مردم، باید شجاعت به خرج دهند و میلیاردها دلار تعهدات ارزی انجام نشده تراستی‌ها و صادرکنندگان داخلی را که خصولتی هستند و بخشی از مدیران آن‌ها دولتی می‌باشند، به زور پس بگیرند و اموال آن‌ها را مصادره کنند.

# گران‌سازی انرژی؛ پیامدها و بدیل‌ها



محمدروشنایی  
پژوهشگر حکمرانی

در سال‌های اخیر، موضوع اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و به‌ویژه «گران‌سازی انرژی» به یکی از مهم‌ترین مباحث سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران تبدیل شده است. موافقان این سیاست معتقدند که پایین بودن قیمت انرژی در کشور موجب افزایش مصرف، قاچاق سوخت و تحمیل هزینه‌های سنگین به دولت شده و از این رو افزایش قیمت‌ها اقدامی ضروری برای اصلاح ساختار اقتصادی به شمار می‌رود. در مقابل، منتقدان بر این باورند که تمرکز صرف بر افزایش قیمت انرژی، بدون اصلاح ساختارهای اقتصادی و مدیریتی، نه تنها مشکلات موجود را حل نمی‌کند بلکه می‌تواند زمینه‌ساز تشدید تورم، کاهش قدرت خرید خانوارها و تضعیف بخش تولید شود. از این منظر، مسئله انرژی صرفاً یک موضوع قیمتی نیست، بلکه بخشی از الگوی حکمرانی اقتصادی و توسعه ملی محسوب می‌شود.

ایران به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین دارندگان ذخایر نفت و گاز جهان، از مزیتی طبیعی در حوزه انرژی برخوردار است. این مزیت در بسیاری از کشورها به ابزاری برای توسعه صنعتی و افزایش توان رقابتی اقتصاد تبدیل شده است. در چنین شرایطی این پرسش مطرح می‌شود که آیا انرژی باید صرفاً کالایی با قیمت جهانی تلقی شود یا می‌تواند به‌عنوان یک مزیت راهبردی در خدمت رشد اقتصادی و توسعه صنعتی قرار گیرد؟ پاسخ به این پرسش، مسیر سیاست‌گذاری در حوزه انرژی را تعیین می‌کند. حامیان گران‌سازی انرژی معمولاً سه استدلال اصلی مطرح می‌کنند. نخست آنکه قیمت پایین حامل‌های انرژی موجب اسراف و مصرف بی‌رویه شده است. آمارهای مربوط به شدت مصرف انرژی در ایران نیز نشان می‌دهد که مصرف انرژی نسبت به تولید ناخالص داخلی در سطح بالایی قرار دارد. دومین استدلال به مسئله قاچاق سوخت مربوط می‌شود؛ اختلاف

قیمت بنزین و گازوئیل میان ایران و کشورهای همسایه باعث ایجاد انگیزه اقتصادی برای قاچاق شده است. سومین استدلال نیز به فشار مالی بر دولت بازمی‌گردد؛ به این معنا که عرضه انرژی با قیمت پایین، از نگاه برخی کارشناسان، به معنای پرداخت یارانه‌های گسترده و تحمیل هزینه به اقتصاد است. با وجود این استدلال‌ها، تجربه‌های داخلی و بین‌المللی نشان می‌دهد که افزایش قیمت انرژی لزوماً به بهبود وضعیت اقتصادی منجر نمی‌شود. در اقتصادی که با تورم مزمن، ضعف سرمایه‌گذاری، محدودیت‌های تولید و کاهش قدرت خرید مواجه است، افزایش قیمت حامل‌های انرژی می‌تواند آثار زنجیره‌ای گسترده‌ای بر جای بگذارد. انرژی یکی از نهاده‌های اصلی تولید محسوب می‌شود و افزایش قیمت آن مستقیماً هزینه تولید کالاها و خدمات را افزایش می‌دهد. در نتیجه، پنگاه‌های اقتصادی با فشار بیشتری مواجه شده و بخشی از این هزینه‌ها به مصرف‌کنندگان منتقل می‌شود که نتیجه آن افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و کاهش رفاه اجتماعی است.

تجربه تاریخی ایران نیز مؤید این مسئله است. اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها در سال ۱۳۸۹ با هدف اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و بهبود کارایی اقتصادی آغاز شد. هرچند در ابتدا پرداخت‌های نقدی به خانوارها بخشی از آثار افزایش قیمت را جبران کرد، اما در ادامه و با تشدید تورم، بسیاری از اهداف پیش‌بینی شده تحقق نیافت. افزایش هزینه‌های تولید، کاهش قدرت خرید و فشار مضاعف بر اقشار متوسط و کم‌درآمد از جمله پیامدهایی بود که در سال‌های بعد آشکار شد. این تجربه نشان داد که اصلاح قیمت‌ها در غیاب ثبات اقتصادی و اصلاحات ساختاری، ممکن است نتایجی متفاوت از اهداف اولیه به همراه داشته باشد.

یکی از چالش‌های اساسی در بحث انرژی، نحوه تعریف و محاسبه «یارانه پنهان» است. در بسیاری از تحلیل‌ها، تفاوت میان قیمت داخلی و قیمت جهانی انرژی به‌عنوان یارانه تلقی می‌شود. با این حال، منتقدان این رویکرد معتقدند که چنین محاسباتی همواره با واقعیت‌های اقتصادی سازگار نیست؛ زیرا تمام انرژی مصرفی کشور قابلیت صادرات ندارد و صادرات آن نیز مستلزم زیرساخت‌ها، سرمایه‌گذاری و دسترسی به بازارهای بین‌المللی است. از این رو، تبدیل تفاوت قیمت داخلی و جهانی به یک هزینه قطعی برای اقتصاد، محل بحث و مناقشه است. از سوی دیگر، بخش قابل توجهی از مشکلات حوزه انرژی در ایران به ناکارآمدی ساختارهای مدیریتی و ضعف بهره‌وری مربوط می‌شود. شدت بالای مصرف انرژی صرفاً نتیجه قیمت پایین نیست، بلکه عواملی نظیر فرسودگی تجهیزات صنعتی، استاندارد نبودن ساختارها، ناوگان حمل‌ونقل قدیمی و فناوری‌های کم‌بازده نیز در آن نقش دارند. در بسیاری از ساختمان‌های کشور، اتلاف انرژی در سطح بالایی قرار دارد و نبود استانداردهای مناسب موجب هدررفت منابع می‌شود. همچنین خودروهای فرسوده و کم‌کیفیت سهم قابل توجهی در مصرف سوخت دارند.

بر این اساس،

تمرکز صرف بر

افزایش قیمت‌ها

بدون توجه به اصلاحات

ساختاری می‌تواند به نوعی

ساده‌سازی مسئله منجر شود. در واقع، گران‌سازی انرژی ممکن است آسان‌ترین راه‌حل برای سیاست‌گذار باشد، اما لزوماً مؤثرترین راه‌حل نیست. تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که کاهش مصرف انرژی بیش از آنکه محصول افزایش قیمت باشد، نتیجه ارتقای بهره‌وری، توسعه فناوری و بهبود نظام حکمرانی است.

یکی از راهکارهای جایگزین، سرمایه‌گذاری در بهینه‌سازی مصرف انرژی است. نوسازی صنایع، بهبود استانداردهای ساختمان، توسعه تجهیزات کم‌مصرف و ارتقای فناوری می‌تواند بدون ایجاد فشار تورمی، مصرف انرژی را کاهش دهد. علاوه بر این، توسعه حمل‌ونقل عمومی و گسترش زیرساخت‌های ریلی و برقی نیز از مهم‌ترین ابزارهای مدیریت مصرف انرژی به شمار می‌رود. تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که توسعه مترو و حمل‌ونقل عمومی کارآمد، تأثیر قابل توجهی در کاهش مصرف سوخت و آلودگی هوا دارد.

همچنین حمایت هدفمند از بخش تولید می‌تواند انرژی را به ابزاری برای توسعه اقتصادی تبدیل کند. اعطای انرژی با قیمت مناسب به صنایع مولد و صادرات‌محور، در کنار نظارت دقیق بر بهره‌وری و عملکرد آن‌ها، می‌تواند ارزش افزوده بیشتری برای اقتصاد ایجاد کند. در مقابل، جلوگیری از اتلاف منابع و مقابله با فعالیت‌های غیرمولد نیازمند نظام نظارتی کارآمد و سیاست‌گذاری دقیق است.

در موضوع

قاچاق سوخت نیز نباید

تمام بار حل مسئله را بر دوش افزایش قیمت‌ها گذاشت. تقویت سامانه‌های هوشمند توزیع، کنترل مرزها، شفاف‌سازی زنجیره عرضه و استفاده از فناوری‌های نظارتی می‌تواند نقش مؤثرتری در کاهش قاچاق ایفا کند. در غیر این صورت، افزایش قیمت‌ها ممکن است فشار اقتصادی بر مردم را افزایش دهد، بدون آنکه ریشه‌های اصلی قاچاق از میان برود.

در نهایت، مسئله گران‌سازی انرژی را باید در چارچوب الگوی توسعه کشور مورد بررسی قرار داد. انرژی تنها یک کالا نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین مزیت‌های نسبی ایران محسوب می‌شود. سیاست‌گذاری در این حوزه زمانی موفق خواهد بود که میان اهدافی همچون رشد اقتصادی، عدالت اجتماعی، بهره‌وری و پایداری مالی تعادل برقرار شود. تجربه‌های گذشته نشان داده است که سیاست‌های قیمتی به‌تنهایی قادر به حل مسائل پیچیده اقتصادی نیستند و بدون اصلاحات نهادی و ساختاری، نتایج مطلوب حاصل نخواهد شد.

بنابراین، به‌جای تمرکز انحصاری بر افزایش قیمت حامل‌های انرژی، لازم است رویکردی جامع‌تر در پیش گرفته شود؛ رویکردی که بر ارتقای بهره‌وری، توسعه زیرساخت‌ها، حمایت از

تولید و

اصلاح نظام حکمرانی

انرژی استوار باشد. تنها در چنین شرایطی

می‌توان از ظرفیت عظیم منابع انرژی کشور در مسیر توسعه پایدار و تقویت اقتصاد ملی بهره گرفت.



مسئله گران‌سازی انرژی را باید در چارچوب الگوی توسعه کشور مورد بررسی قرار داد. انرژی تنها یک کالا نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین مزیت‌های نسبی ایران محسوب می‌شود. سیاست‌گذاری در این حوزه زمانی موفق خواهد بود که میان اهدافی همچون رشد اقتصادی، عدالت اجتماعی، بهره‌وری و پایداری مالی تعادل برقرار شود.

# قطره چکان ها در برابر خط لوله



یاسین بخشی  
پژوهشگر

اقتصاد، در اصیل ترین خوانش های فلسفی و انسانی اش، علم اعداد بی روح و نمودارهای انتزاعی نیست؛ اقتصاد، علم زندگی، علم بقا، و آینده تمام نمای درهم تنیدگی سرنوشت انسان ها با قدرت، ثروت و اخلاق است. با این وجود، سال هاست که در راهروهای تصمیم گیری کلان کشور و در میان اندیشکده های اقتصادی، زمزمه هایی به گوش می رسد که گویی مستقیماً از جزوات فرسوده «اجماع واشنگتن» و دکترین های مکتب شیکاگو ترجمه شده اند. تکنوکرات ها و اقتصاددانانی که جامعه ی هزارتوی ایران را تنها از دریچه ی ترازنامه های مالی، فرمول های ریاضی و منحنی های عرضه و تقاضا می نگرند، مدت هاست نسخه های می پیچند که نام آن را با افتخار «جراحی اقتصادی» گذاشته اند. اما غافل از آنکه جراحی با چشمان بسته، بدون درک بافتار پیچیده ی جامعه، بدون شناخت کالبد بیمار و بدون نظر گرفتن پیوست های امنیتی و روانی، نامی جز «کالبدشکافی پیش از مرگ» ندارد.

جامعه ی ایران یک «منظومه» است؛ ارگانیک بی نهایت پیچیده که تار و پود اقتصاد، سیاست، فرهنگ، امنیت ملی و خصوصت های بین المللی در آن به هم بافته شده است. تقلیل دادن هدف نهایی یک حکومت برآمده از آرمان های تمدن ساز به صرف «تراز کردن بودجه دولت از جیب ملت»، خطای استراتژیکی است که نه تنها بیمار اقتصاد را درمان نمی کند، بلکه او را در آستانه ی مرگ زودرس قرار می دهد. ما با رویکردی مواجهیم که مبتنی بر اقتصاد پولی و نئوکلاسیک است؛ رویکردی که انسان را صرفاً یک «ماشین حساب حداکثرکننده ی سود» می بیند و از درک ابعاد عمیق تر فلسفه حقوق، عدالت ساختاری و قراردادهای نانوشته ی اجتماعی عاجز است.

## بخش اول: مغالطه ی ویرانگری به نام «یارانه پنهان انرژی»

یکی از پرننگ ترین و در عین حال خطرناک ترین کلیدواژه های این ادبیات وارداتی، مفهوم موهومی به

نام «یارانه پنهان انرژی» است. مرثیه ای که هر روز توسط تریبون های رسمی و غیررسمی خوانده می شود این است: «ما روزانه در حال دود کردن میلیارد ها دلار سرمایه ملی هستیم، چرا که قیمت بنزین و انرژی در ایران با فوب خلیج فارس یا بازارهای آزاد اروپا هم تراز نیست!» اما اگر با عینک اقتصاد نهادگرا (Institutional Economics) و فلسفه ی عدالت به این گزاره ی به ظاهر علمی نگاه کنیم، یک مغالطه بزرگ، دردناک و تقلیل گرایانه در آن پنهان است.

پرسش بنیادین اینجاست: بر اساس کدام منطق در فلسفه ی حقوق و عدالت، می توان دستمزد، درآمد و قدرت خرید یک کارگر، معلم یا کارمند ایرانی را با ریال خسته، بی ارزش شده و تحریم زده پرداخت کرد، اما همزمان توقع داشت که او هزینه های حیاتی زندگی اش را با ترازوی دلاری بازار آزاد جهانی و بر مبنای قیمت های اروپا بپردازد؟

مفهوم «یارانه پنهان» در ساختار اقتصاد ایران، بیشتر به یک شعبده بازی با کلمات شبیه است تا یک واقعیت اقتصادی. یارانه زمانی معنا پیدا می کند که دولت، از منابعی که خودش خلق کرده است، مبلغی را به شهروندان ببخشد. اما در کشوری که روی اقیانوسی از نفت و گاز خوابیده است، این انرژی، ثروت مشاع و موهبت جغرافیایی متعلق به خود این مردم است. وقتی شما ساختار تولید ثروت را مختل کرده اید و ارزش پول ملی سقوط کرده است، تفاوت قیمت ریالی با قیمت دلاری، نامش «یارانه» نیست؛ بلکه نام دقیق تر آن، «جریمه ی ساختاری» است. در واقع مردم ما یارانه نمی گیرند، بلکه آن ها در حال پرداخت جریمه ی ناکارآمدی سیستم بانکی، جریمه ی سیاست گذاری های غلط صنعتی، و جریمه ی کاهش ارزش پول ملی هستند. واژه ی یارانه پنهان، تنها ابزاری است برای ایجاد عذاب وجدان در شهروندان تا بپذیرند که مقصر اصلی ناترازی های کشور، رفاه طلبی آن هاست، نه تصمیمات کلان سیاست گذاران!

## بخش دوم: سراب آرزوئیتین و کوری ژئوپلیتیک؛ چرا کپی برداری در ایران خودکشی است؟

در دفاع از این جراحی های تهاجمی، همواره عده ای از مبلغان رسانه ای و تئوریسین های اقتصادی (که گاه آ بلندگویی

آن ها افرادی با ظاهری متفاوت اما باطنی نئوکلاسیک هستند)، به مثال های خارجی متوسل می شوند. آن ها با هیجان و ساده اندیشی حیرت آوری می گویند: «بینید آرزوئیتین چگونه با روی کار آمدن یک رئیس جمهور راستگرا و با آزادسازی دفعتی قیمت ها و حذف یارانه ها، ساختار خود را شخم زد و تورم را کاهش داد! شما هم باید از این عقاید چپ گرایانه و ساختارگرایانه دست بردارید و تن به آزادسازی محض بدهید تا رشد کنید.»

این قیاس، یکی از سطحی ترین، غیر علمی ترین و خطرناک ترین قیاس های تاریخ معاصر ماست. کوری ژئوپلیتیک دقیقاً همین جاست که تحلیلگر، متغیرهای کلان امنیت ملی و بافتار اجتماعی را از معادلات حذف می کند. آیا آرزوئیتین، کشوری با جامعه ای متکثر، دارای اقلیت های قومی متفاوت و درگیر با پروژه های تجزیه طلبی است؟ آیا آمریکا و نظام سلطه جهانی، بودجه های میلیارد دلاری برای براندازی حکومت آرزوئیتین تصویب می کنند؟ قطعاً خیر.

واقعیت آن است که غرب، به رهبری ایالات متحده، نیازمند یک «ویترین» و یک آلمان غربی در دل آمریکای جنوبی است تا به سایر کشورهای چپ گرا و ضد آمریکایی آن منطقه ثابت کند که «اگر در آغوش عمو سام قرار بگیرید و اقتصاد و اشتغالتی را پیاده کنید، مورد حمایت ما قرار می گیرید و پیشرفت می کنید». آرزوئیتین، در پناه یک چتر حمایتی نامرئی بین المللی دست به اصلاحات می زند.

اماد مورد ایران، صورت مسئله ۱۸۰ درجه متفاوت است. ایران نه تنها از هیچ گونه کمک بین المللی و وام های کلان نهادهایی چون صندوق بین المللی پول (IMF) برخوردار نیست، بلکه تحت شدیدترین، بی سابقه ترین و ظالمانه ترین تحریم های تاریخ مدرن بشریت قرار دارد. در چنین فضای، کالبدشکافی اقتصادی و آزادسازی ناگهانی قیمت انرژی (شوکر درمانی)، اقتصاد بازار آزاد نام ندارد؛ بلکه اجرای دقیق پروژه فروپاشی از درون است.

دشمنی که در بیرون مرزها و با رسانه های پر شمار خود در کمین نشسته است، منتظر چیست؟ منتظر یک جرقه، منتظر یک نارضایتی معیشتی که از پمپ بنزین ها آغاز شود و به

کف خیابان ها کشیده شود تا پروژه اغتشاش، ناامنی و نهایتاً سوریه سازی را کلید بزند. وقتی اقتصاددانی این «بیگ پیکچر» (تصویر کلان) را نمی بیند و اصرار بر گران سازی دفعتی سوخت دارد، عملاً در حال فراهم کردن هیزم برای آتش افروزان خارجی است. در جامعه ای که زیر بار فشار تحریم، حقوق های پایین و تورم های دورقمی در حال استیصال است، هرگونه جراحی تهاجمی بر روی قیمت کالاها پایه ای، نه یک اقدام اقتصادی، بلکه یک قمار خطرناک امنیتی است که می تواند کلانتری ها، بانک ها و خیابان ها را به صحنه تقابل دولت و ملت تبدیل کند.

از سوی دیگر، در بعد سیاست خارجی، ما دچار نوعی «تعلیق و سردرگمی استراتژیک» شده ایم. در حالی که جهان در حال گذار به یک نظم چندقطبی است، ما فرصت های طلایی شراکت راهبردی و مستقیم با قدرت های نوظهور شرقی - به ویژه چین، روسیه و هند - را با تعطل از دست می دهیم. در حالی که ساختارهای غربی خود را به روی ما بسته اند، ما همچنان اقتصاد کشور را در انتظار معجزه ای از سوی غرب معطل نگه داشته ایم، به جای آنکه با یک انتخاب قاطع ژئوپلیتیک، جایگاه خود را در جبهه شرق تثبیت کرده و از ظرفیت های پیمان هایی نظیر شانگهای و بریکس برای خنثی سازی تحریم ها بهره برداری عملی کنیم.

## بخش سوم: سیل قرار دادن مردم؛ چه کسی واقعاً مقصر مصرف بالای انرژی است؟

هنگامی که نسخه های نئولیبرال از پاسخ دادن به بحران های نهادی عاجز می مانند، آسان ترین راهکار، مقصر جلوه دادن «مردم مظلوم» است. رسانه ها و برخی دولت مردان دائماً می گویند: «ایرانی ها مسرف هستند؛ سرانه مصرف سوخت در ایران چندین برابر استانداردهای جهانی است؛ پس باید بنزین را آن قدر گران کنیم تا مردم مجبور شوند کمتر مصرف کنند.» این استدلال از اساس، مغالطه است. آیا مردم روزی از خواب بیدار شده اند و تصمیم گرفته اند برای تفریح، بنزین را در خیابان ها دود کنند؟ پاسخ به شدت تلخ و گزنده است: سرانه مصرف بنزین در ایران به دلیل فقدان فرهنگ صحیح یا بی مبالاتی شهروندان بالا نیست؛ بلکه بازتابی مستقیم و آینه ای از در هم شکستگی ناوگان حمل و نقل و اسارت مردم در چنگال انحصار خودروسازان داخلی



است. شهروند ایرانی، مجبور است خودروبی را با چند برابر قیمت واقعی و با کیفیت نازل از یک بازار انحصاری خریداری کند. خودروهایی که تکنولوژی موتور آن ها مربوط به چند دهه پیش است و ماشین های صفر کیلومترشان، مصرفی به مراتب بیشتر از ماشین های دست دوم جهانی دارند. از سوی دیگر، همین شهروند وقتی وارد شهر می شود، با ترافیک های فلج کننده و فرسایشی روبه روست. ناوگان حمل و نقل عمومی، متروها و اتوبوس ها نه تنها برای پوشش نیازهای کلان شهرها کفایت نمی کنند، بلکه به شدت فرسوده و ناکارآمدند. در چنین ساختار معیوبی، ماشین بی کیفیت تولید می شود، زیرساخت





جاده‌ای و شهری محدود است، ترافیک بیداد می‌کند و حمل و نقل عمومی در کماست. حال پرسش از سیاست‌گذار این است: در چنین قفسی که خودتان برای مردم ساخته‌اید، کشش قیمتی تقاضا (Price Elasticity of Demand) چه معنایی دارد؟ اگر بنزین را گران کنید، آیا شهروندی که راهی جز استفاده از این خودروی پر مصرف برای رسیدن به محل کارش ندارد، می‌تواند به ناگهان از مصرف خود بکاهد؟ خیر! او مجبور است از هزینه‌ی آموزش، بهداشت و خوراک خانواده‌اش بزند تا باک ماشین را پر کند که دولت او را مجبور به خریدش کرده است. شما ناوگان جاده‌ای سنگین ما را ببینید که در دستان رانندگان زحمت‌کش قرار دارد؛ با وجود فرسودگی، کم‌مصرف‌ترین و قانون‌مدارترین بخش ناوگان ماست. پس مشکل از اراده‌ی مردم نیست، مشکل از ساختار است. گران‌سازی حامل‌های انرژی قبل از ارتقای



شهروند ایرانی، مجبور است خودرویی را با چند برابر قیمت واقعی و با کیفیتی نازل از یک بازار انحصاری خریداری کند. خودروهایی که تکنولوژی موتور آن‌ها مربوط به چند دهه پیش است و مصرفی به مراتب بیشتر از ماشین‌های دست دوم جهانی دارند. از سوی دیگر، همین شهروند وقتی وارد شهر می‌شود، با ترافیک‌های فلج‌کننده و فرسایشی روبه‌روست.

تکنولوژی خودروها و توسعه‌ی فراگیر حمل و نقل عمومی، صرفاً یک «باج‌گیری رسمی» از مردمی است که گروگان این سیاست‌های غلط شده‌اند.

### بخش چهارم: معمای قاچاق کلان؛ قطره چکان‌ها در برابر خطوط لوله

اما به شاه‌بیت این مریه‌ی اقتصادی برسیم، به آن نقطه‌ای که باید با احترام کامل، اما با شفافیت و قاطعیت، یقه‌ی تفکرات حاکم بر مدیریت دولتی را گرفت و پرسش‌هایی بنیادین را در پیشگاه وجدان عمومی مطرح کرد. بزرگ‌ترین و همیشگی‌ترین توجیه اقتصاددانان دولتی برای گران کردن بنزین و گازوئیل این است: «انرژی ارزان است، در نتیجه قاچاق می‌شود؛ روزانه ده‌ها میلیون لیتر سوخت به کشورهای همسایه می‌رود، پس باید قیمت را به فوب خلیج فارس برسانیم تا قاچاق صرفه اقتصادی نداشته باشد.» اینجا دقیقاً همان جایی است که باید نقاب‌ها را کنار زد و به ماهیت واقعی «قاچاق سوخت در ایران» خیره شد. آیا واقعاً تصور می‌کنیم که این حجم عظیم، این اقیانوس سوختی که هر روز مرزها را در می‌نوردد، حاصل کار عده‌ای جوان بیکار مرزنشین است که با چند دبه‌ی پلاستیکی ۲۰ لیتری از پمپ بنزین‌ها سوخت جمع می‌کنند؟ آیا ما رابه‌سخره گرفته‌اند یا خود را به خواب زده‌اند؟ بیایید ریاضیات ساده‌ی این دروغ بزرگ را بسنجیم. برای قاچاق مثلاً ۲۰ میلیون لیتر در روز، چند صد هزار دبه‌ی پلاستیکی، چند هزار نیسان وانت و چند ده هزار نیروی انسانی نیاز است تا قطره قطره از پمپ بنزین‌های داخل شهرها سوخت بکنند و آن را از مسیرهای کوهستانی عبور دهند؟ چنین سناریویی حتی در فیلم‌های تخیلی نیز نمی‌گنجد! حقیقت تلخ و پنهان این است که قاچاق در این ابعاد اپیدمیولوژیک و نجومی، هرگز نمی‌تواند «خرده‌پایی» یا مردمی باشد. این قاچاق، یک مهندسی سیستماتیک، شبکه‌ای و کلان است که ریشه در ساختارهای دولتی، پلایشگاه‌ها، مبادی تولید و شبکه‌های توزیع متمرکز دارد. آیا بدون همکاری، انفعال، چشم‌پوشی و یا فساد بخشی از

بدنه‌ی حاکمیت دولتی در بخش نفت و گاز، می‌توان روزانه کاروان‌هایی از تانکرهای سی‌هزار لیتری را جابه‌جا کرد؟ آیا لوله‌کشی‌های ده‌ها کیلومتری به سمت دریا یا مرزهای شرقی، بدون آنکه نهادهای نظارتی متوجه شوند، توسط چند قاچاقچی بی‌سواد احداث می‌شود؟ قاچاق کلان سوخت، نه از باک ماشین مردم در جایگاه‌های سوخت، بلکه مستقیماً از گلوگاه‌های پلایشگاهی، حواله‌های صوری، سهمیه‌های دروغین کارخانه‌های خیالی و نشستی‌های سیستماتیک صورت می‌گیرد. وقتی سوختی به صورت حواله‌ای و کلان از سرچشمه و منابع اصلی به تاراج می‌رود، شما حتی اگر قیمت بنزین را در داخل کشور ده برابر هم بکنید، آیا مانع قاچاقچی بزرگی شده‌اید؟ هرگز! چرا؟ پاسخ بسیار ساده است: آن مافیای قدرتمندی که سوخت را مستقیماً از لوله‌های پلایشگاه یا انبارهای بزرگ دولتی «می‌دزد» یا با رانت و زدوبند به دست می‌آورد، عملاً قیمت تمام‌شده‌ی سوخت برایش «صفر» یا نزدیک به صفر است. برای کسی که سوخت را می‌دزدد، بنزین لیتری سه هزار تومان با بنزین لیتری سی هزار تومان تفاوتی در تمایل به قاچاق ایجاد نمی‌کند؛ او جنس غارت‌شده را در آن سوی مرز به دلار می‌فروشد و هر چه دلار بالاتر برود، سود او بیشتر می‌شود. پس اینکه اقتصاددان پیرو مکتب شیکاگو ادعا می‌کنند «با گران کردن، قاچاق مهار می‌شود»، در واقع آدرس غلط دادن به جامعه برای محافظت از مافیای قاچاق است. آن‌ها می‌خواهند تاوان بی‌عرضگی، فساد اداری یا خلاهای نظارتی در کنترل گلوگاه‌های اصلی را از جیب ۸۵ میلیون ایرانی خسته از تورم کسر کنند. آیا واقعاً دولت و حاکمیت، با آن سیطره‌ی اطلاعاتی و امنیتی مثال‌زدنی که در کشف معضلات پیچیده‌ی ضد امنیتی و ضد امنیتی دارد، توانایی رهگیری قاچاق‌های قاچاق دارد، توانایی رهگیری تانکرهای قاچاق یا ردیابی مصرف‌نیروگاه‌ها و پلایشگاه‌ها را ندارد؟ قطعاً دارد. اما عزمی برای تقابل با الیگارش‌های نوکیسه و شبکه‌های رانتی شکل گرفته در توزیع انرژی وجود

ندارد و دیواری کوتاه‌تر از دیوار مردم برای انتقال این فشارها یافت نشده است. نتیجه‌گیری: بازگشت به عقلانیت بومی و شجاعت اصلاح‌از بالا در جمع‌بندی این نگاه منظومه‌ای، باید صراحتاً اعلام کرد که اجرای نعل به نعل نسخه‌های اقتصاد آمریکایی در ایران امروز، نه یک راهکار نجات‌بخش، بلکه زهر مهلکی است که تنها به فروپاشی سرمایه‌ی اجتماعی و ویرانی طبقات متوسط و ضعیف می‌انجامد. اگر قرار است تحولی در کشور رخ دهد، اگر حزب یا جریانی قرار است با رویکرد «تمدن نوین اسلامی» گام در مسیر اصلاحات بگذارد، باید ابتدا این پارادایم‌های غلط غربی را در هم بشکند. اصلاحات نباید از جیب خالی مردم آغاز شود. اگر می‌خواهیم مصرف انرژی اصلاح شود، دست روی کیفیت تولیدات خودروسازان انحصارگر بگذاریم. اگر می‌خواهیم قاچاق مهار شود، دوربین‌ها و نظارت‌های هوشمند را نه بر روی باک پراید شهروندان، بلکه بر روی خروجی پلایشگاه‌ها، مسیرهای ترانزیتی کلان و امضا‌های طلایی مدیران نفتی تنظیم کنیم. و در نهایت، اگر می‌خواهیم سایه‌ی سنگین تهدیدات را از سر اقتصاد برداریم، باید تکلیفمان را در عرصه جهانی مشخص کنیم؛ نگاه شرقی عملیاتی و ایجاد اتحادهای مستحکم با قدرت‌هایی که تضاد منافع با هژمونی غرب دارند، تنها راه تنفس در این جنگ ترکیبی است. سیاست‌مداران اصیل و محقق دردمند، کسی است که فراتر از اعداد، جان انسان‌ها و بقای کشور را می‌بیند. جراحی اقتصادی واقعی، قطع کردن دست مافیای قدرتمند داخلی و پایان دادن به رانت‌های کلان ساختاری است، نه پاره کردن بخیه‌های زخم معیشت ملتی که سال‌هاست پای استقلال کشورش ایستاده است. نمی‌توان اقتصاد سیاسی ایران را نادیده گرفت و با فرمول‌های واشنگتن، نسخه‌ی تهران را نوشت؛ زمان آن فرارسیده که با زبانی بزرگ‌تر و نگاهی جامع‌تر، این تضادها را به چالش بکشیم و اربابه‌ی اقتصاد کشور را به ریل

عقلانیت بومی، عدالت محوری و استقلال واقعی بازگردانیم.



اینکه اقتصاددان پیرو مکتب شیکاگو ادعا می‌کنند «با گران کردن، قاچاق مهار می‌شود»، در واقع آدرس غلط دادن به جامعه برای محافظت از مافیای قاچاق است. آن‌ها می‌خواهند تاوان بی‌عرضگی، فساد اداری یا خلاهای نظارتی در کنترل گلوگاه‌های اصلی را از جیب ۸۵ میلیون ایرانی خسته از تورم کسر کنند. آیا واقعاً دولت و حاکمیت، با آن سیطره‌ی اطلاعاتی و امنیتی مثال‌زدنی که در کشف معضلات پیچیده‌ی ضد امنیتی دارد، توانایی رهگیری قاچاق‌های قاچاق دارد، توانایی رهگیری تانکرهای قاچاق یا ردیابی مصرف‌نیروگاه‌ها و پلایشگاه‌ها را ندارد؟ قطعاً دارد. اما عزمی برای تقابل با الیگارش‌های نوکیسه و شبکه‌های رانتی شکل گرفته در توزیع انرژی وجود ندارد و دیواری کوتاه‌تر از دیوار مردم برای انتقال این فشارها یافت نشده است.



حکمران رسانه  
شماست،  
در انتشار آن  
مشارکت کنید

روایت عمیق سیاست و اقتصاد  
**حکمران**

آدرس:  
خ انقلاب، خ منبری جاوید، پلاک ۸۷،  
طبقه ۷، واحد ۷۰۴  
کدپستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

چاپخانه:  
مجمع چاپ ایران کهن  
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:  
سیداسر جبرائیلی  
زیر نظر شورای سردبیری

پست الکترونیک: info@hokmran.com

# از بنزین تا سفره؛ صف‌هایی که تمام نمی‌شوند



یاقوب نارویی  
روانشناس

در بسیاری از بحث‌های اقتصادی، انرژی با عدد و رقم تعریف می‌شود؛ قیمت، مصرف، پارانه، ناترازی، هزینه و درآمد. اما در زندگی واقعی مردم، انرژی قبل از آنکه یک عدد باشد، یک تجربه است.

تجربه ای که در مسیر رفت و آمد، در هزینه‌های روزمره، در نگرانی‌های خانوادگی، در برنامه ریزی برای آینده و گاهی در ساعت‌های طولانی انتظار برای دریافت سوخت خود را نشان می‌دهد. به همین دلیل، هر بحثی درباره گران سازی انرژی، صرفاً یک بحث اقتصادی نیست.

این موضوع به شکل مستقیم با کیفیت زندگی، احساس امنیت روانی و توان برنامه ریزی مردم برای آینده ارتباط پیدا می‌کند. در سال‌های اخیر، جامعه بارها با موج‌های مختلف افزایش هزینه‌های زندگی رو به رو شده است. در چنین شرایطی، هر بار که موضوع افزایش قیمت انرژی مطرح می‌شود، واکنش مردم فقط به خود قیمت محدود نمی‌ماند.

دلیل این مسئله روشن است؛ انرژی در ذهن بسیاری از خانوارها یک کالای مستقل نیست، بلکه نقطه آغاز زنجیره‌ای از تغییرات اقتصادی تلقی می‌شود. برای بخش قابل توجهی از جامعه، شنیدن خبرهای مربوط به احتمال افزایش قیمت انرژی به معنای نگرانی درباره مجموعه ای از



روان انسان ظرفیت سازگاری بالایی دارد، اما این ظرفیت نامحدود نیست. زمانی که فشارهای متعددی به صورت هم‌زمان بر افراد وارد شوند، توان سازگاری کاهش پیدا می‌کند. نگرانی درباره هزینه‌های زندگی، دغدغه شغل، فشارهای خانوادگی، مشکلات معیشتی و نااطمینانی نسبت به آینده، هر کدام به تنهایی می‌توانند بخشی از انرژی روانی افراد را مصرف کنند.

هزینه‌های دیگر است؛ از حمل و نقل گرفته تا کالاها و خدماتی که به شکل مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر هزینه انرژی قرار می‌گیرند. از دیدگاه روان شناسی، آنچه فشار ایجاد می‌کند همیشه خود رویداد نیست؛ گاهی انتظار وقوع یک رویداد نیز به همان اندازه یا حتی بیشتر بر ذهن انسان اثر می‌گذارد. وقتی افراد احساس کنند شرایط اقتصادی در حال تغییر است اما نمی‌دانند این تغییر تا چه اندازه خواهد بود، ذهن وارد وضعیت آماده باش می‌شود.

در چنین وضعیتی، فرد مدام در حال ارزیابی آینده، محاسبه هزینه‌ها و بازبینی تصمیم‌های روزمره خود است. این فرایند در کوتاه مدت شاید طبیعی به نظر برسد، اما اگر طولانی شود می‌تواند به خستگی ذهنی، کاهش تمرکز و افزایش احساس نا اطمینانی منجر شود. از مهم‌ترین نیازهای روانی انسان، احساس کنترل بر زندگی است. انسان زمانی آرامش بیشتری تجربه می‌کند که بتواند آینده را تا حدی پیش بینی کند و برای آن برنامه داشته باشد.

اما هرچه میزان نا اطمینانی بیشتر شود، این احساس کنترل کاهش پیدا می‌کند. به همین دلیل، بحث‌های مربوط به گران سازی انرژی فقط درباره هزینه سوخت نیست؛ درباره میزان اطمینان مردم نسبت به آینده نیز هست. وقتی خانوارها ندانند در ماه‌های آینده چه تغییری در هزینه‌های زندگی رخ خواهد داد، بخشی از امنیت روانی خود را از دست می‌دهند. در این میان، تجربه برخی هموطنان در مناطق جنوبی و جنوب شرقی کشور، لایه دیگری از این مسئله را آشکار می‌کند. در این مناطق، بحث انرژی گاهی از سطح قیمت عبور کرده و به مسئله دسترسی تبدیل شده است. در برخی موارد، افراد از ساعات پایانی شب در صف سوخت حاضر می‌شوند تا در نوبت دریافت بنزین قرار بگیرند.

اما حضور در صف، همیشه به معنای دریافت سوخت نیست. ظرفیت محدود، زمان توزیع و تعداد مراجعه کنندگان باعث می‌شود که گاهی افراد ساعت‌های طولانی منتظر بمانند و در نهایت بدون دریافت سوخت محل را ترک کنند. این تجربه از نظر روان شناسی اهمیت زیادی دارد. زیرا آنچه فشار روانی را تشدید می‌کند صرفاً انتظار نیست، بلکه انتظار نامطمئن است.

اگر فرد بداند که پس از چند ساعت انتظار حتماً به نتیجه می‌رسد، ذهن او شرایط را متفاوت پردازش می‌کند. اما زمانی که نتیجه نامشخص باشد، فشار روانی افزایش پیدا می‌کند. در چنین وضعیتی،

فرد نه تنها زمان خود را از دست می‌دهد، بلکه بخشی از آرامش ذهنی خود را نیز صرف مدیریت این بلا تکلیفی می‌کند. در برخی از این مناطق، شرایط آب و هوایی نیز فشار را بیشتر می‌کند. گرمای شدید و رطوبت بالا، انتظار طولانی را به تجربه ای فرساینده تبدیل می‌کند. بدن خسته می‌شود، تمرکز کاهش پیدا می‌کند و آستانه تحمل پایین می‌آید.

در چنین شرایطی، حتی تنش‌های کوچک نیز می‌توانند به اختلاف یا درگیری لفظی و فیزیکی تبدیل شوند. این موضوع لزوماً به معنای افزایش پرخاشگری ذاتی افراد نیست؛ بلکه نشان می‌دهد فشارهای محیطی چگونه می‌توانند بر رفتار انسان اثر بگذارند. تجربه شخصی نگارنده نیز در همین چارچوب قابل فهم است.

در یکی از همین موارد، پس از چند ساعت انتظار در گرمای روز برای دریافت سوخت، در نهایت امکان سوخت گیری فراهم نشد و بازگشت بدون نتیجه بخشی از تجربه آن روز بود. اهمیت این تجربه در شخصی بودن آن نیست؛ بلکه در این است که نشان می‌دهد مسئله انرژی تا چه اندازه می‌تواند در زمان، برنامه ریزی و زندگی روزمره افراد مداخله کند. وقتی چند ساعت از زمان یک فرد صرف تلاشی شود که نتیجه مشخصی ندارد، موضوع دیگر فقط سوخت نیست؛ بخشی از کیفیت زندگی است.

با این حال، مسئله اصلی این یادداشت صف سوخت نیست. صف‌ها فقط نشانه ای از یک واقعیت بزرگ تر هستند؛ واقعیتی که در آن مردم تلاش می‌کنند میان هزینه‌های رو به افزایش، درآمدهای محدود و آینده ای که پیش بینی آن دشوارتر شده است، تعادل برقرار کنند. در چنین شرایطی، هر بحثی درباره گران سازی انرژی ناگزیر با این پرسش همراه می‌شود که ظرفیت روانی جامعه برای پذیرش فشارهای جدید تا چه اندازه است. روان انسان ظرفیت سازگاری بالایی دارد، اما این ظرفیت نامحدود نیست. زمانی که فشارهای متعدد به صورت هم‌زمان بر افراد وارد شوند، توان سازگاری کاهش پیدا می‌کند. نگرانی درباره هزینه‌های زندگی، دغدغه شغل، فشارهای خانوادگی، مشکلات معیشتی و نااطمینانی نسبت به آینده، هر کدام به تنهایی می‌توانند بخشی از انرژی روانی افراد را مصرف کنند. زمانی که این عوامل روی هم انباشته شوند، حتی تغییراتی که در ظاهر کوچک به نظر می‌رسند می‌توانند واکنش‌های قابل توجهی ایجاد کنند.

یکی از نکاتی که در بحث انرژی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد،

هزینه‌های نامرئی آن است. معمولاً درباره قیمت سوخت یا هزینه‌های مستقیم صحبت می‌شود، اما هزینه‌های روانی کمتر دیده می‌شوند. اضطراب ناشی از نااطمینانی، کاهش تمرکز، خستگی ذهنی، احساس بی‌ثباتی و فرسودگی ناشی از نگرانی‌های مداوم، همگی بخشی از هزینه‌هایی هستند که در هیچ جدول اقتصادی ثبت نمی‌شوند اما در زندگی واقعی وجود دارند.

از سوی دیگر، انرژی فقط به خورد و جا به جایی محدود نمی‌شود. به همین دلیل است که بسیاری از مردم میان بنزین و سفره ارتباط برقرار می‌کنند. برای آنان، انرژی صرفاً یک کالای مصرفی نیست؛ بخشی از ساختار هزینه‌های زندگی است.

به همین علت، هر تغییری در این حوزه می‌تواند به نگرانی‌هایی درباره سایر هزینه‌ها نیز منجر شود. درست یا نادرست بودن این نگرانی‌ها موضوع دیگری است؛ آنچه از منظر روان شناسی اهمیت دارد، وجود این نگرانی در ذهن مردم است. در واقع، رفتار انسان‌ها بیشتر تحت تأثیر برداشت آنان از واقعیت قرار می‌گیرد تا خود واقعیت. اگر بخش قابل توجهی از جامعه احساس کند که آینده اقتصادی مبهم تر شده است، این احساس می‌تواند بر تصمیم‌های روزمره آنان اثر بگذارد.

کاهش تمایل به هزینه کرد، افزایش احتیاط، به تعویق انداختن برخی برنامه‌ها و تمرکز بیشتر بر نیازهای فوری، همگی از جمله واکنش‌هایی هستند که در شرایط نااطمینانی بیشتر مشاهده می‌شوند. موضوع مهم دیگر، تفاوت شرایط زندگی در مناطق مختلف کشور است. تجربه انرژی برای همه شهروندان یکسان نیست.

در برخی مناطق، حمل و نقل عمومی می‌تواند بخشی از نیازهای جابه جایی را پوشش دهد، اما در برخی مناطق پهناور و کم تراکم، وابستگی به خودرو شخصی بسیار بیشتر است. به همین دلیل، تجربه مردم از هرگونه تغییر در حوزه انرژی نیز می‌تواند متفاوت باشد.

این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که درک تجربه واقعی شهروندان نیازمند توجه به شرایط متنوع زندگی در نقاط مختلف کشور است. از منظر سلامت روان، آنچه بیش از همه اهمیت دارد حفظ احساس پیش‌بینی پذیری و کنترل است.

انسان‌ها زمانی بهتر با دشواری‌ها کنار می‌آیند که احساس کنند می‌توانند برای آینده برنامه داشته باشند. هرچه این احساس ضعیف تر شود، فشار روانی بیشتر خواهد شد. به همین دلیل، بخشی از اثرات روانی بحث‌های مربوط به انرژی نه از خود اعداد، بلکه از نااطمینانی ناشی از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. در نهایت، شاید

مهم‌ترین نکته این باشد که انرژی را فقط از دریچه اقتصاد ببینیم. انرژی بخشی از زندگی روزمره مردم است؛ بخشی از زمان آن‌ها، بخشی از برنامه‌های آن‌ها و بخشی از احساس امنیت آن‌ها. هنگامی که درباره انرژی صحبت می‌کنیم، در واقع درباره کیفیت زندگی نیز صحبت می‌کنیم. درباره مردمی که می‌خواهند برای فردای خود برنامه داشته باشند، برای خانواده خود تصمیم بگیرند و زندگی روزمره را با کمترین میزان نگرانی ممکن ادامه دهند.

شاید به همین دلیل است که بحث انرژی، برای بسیاری از مردم، فقط به جایگاه سوخت ختم نمی‌شود. این بحث از خیابان آغاز می‌شود، از هزینه‌های روزمره عبور می‌کند و در نهایت به سفره، آرامش و احساس امنیت زندگی می‌رسد. و شاید به همین دلیل است که هر گشت و گو درباره انرژی، در نهایت گشت و گویی درباره انسان و کیفیت زندگی او نیز هست.



معمولاً درباره قیمت سوخت یا هزینه‌های مستقیم صحبت می‌شود، اما هزینه‌های روانی کمتر دیده می‌شوند. اضطراب ناشی از نا اطمینانی، کاهش تمرکز، خستگی ذهنی، احساس بی‌ثباتی و فرسودگی ناشی از نگرانی‌های مداوم، همگی بخشی از هزینه‌هایی هستند که در هیچ جدول اقتصادی ثبت نمی‌شوند اما در زندگی واقعی وجود دارند. از سوی دیگر، انرژی فقط به خورد و جا به جایی محدود نمی‌شود. به همین دلیل است که بسیاری از مردم میان بنزین و سفره ارتباط برقرار می‌کنند. برای آنان، انرژی صرفاً یک کالای مصرفی نیست؛ بخشی از ساختار هزینه‌های زندگی است.

